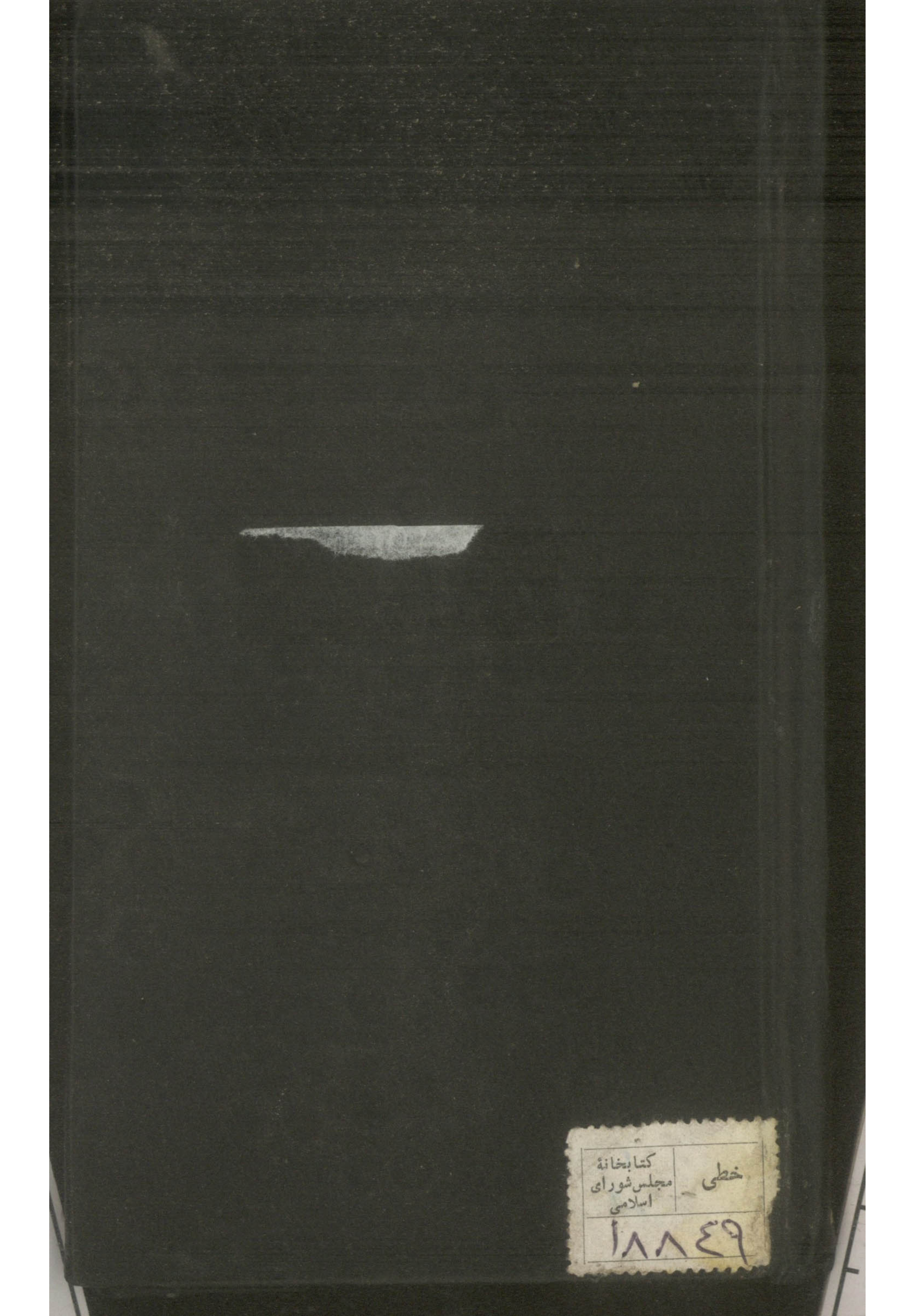
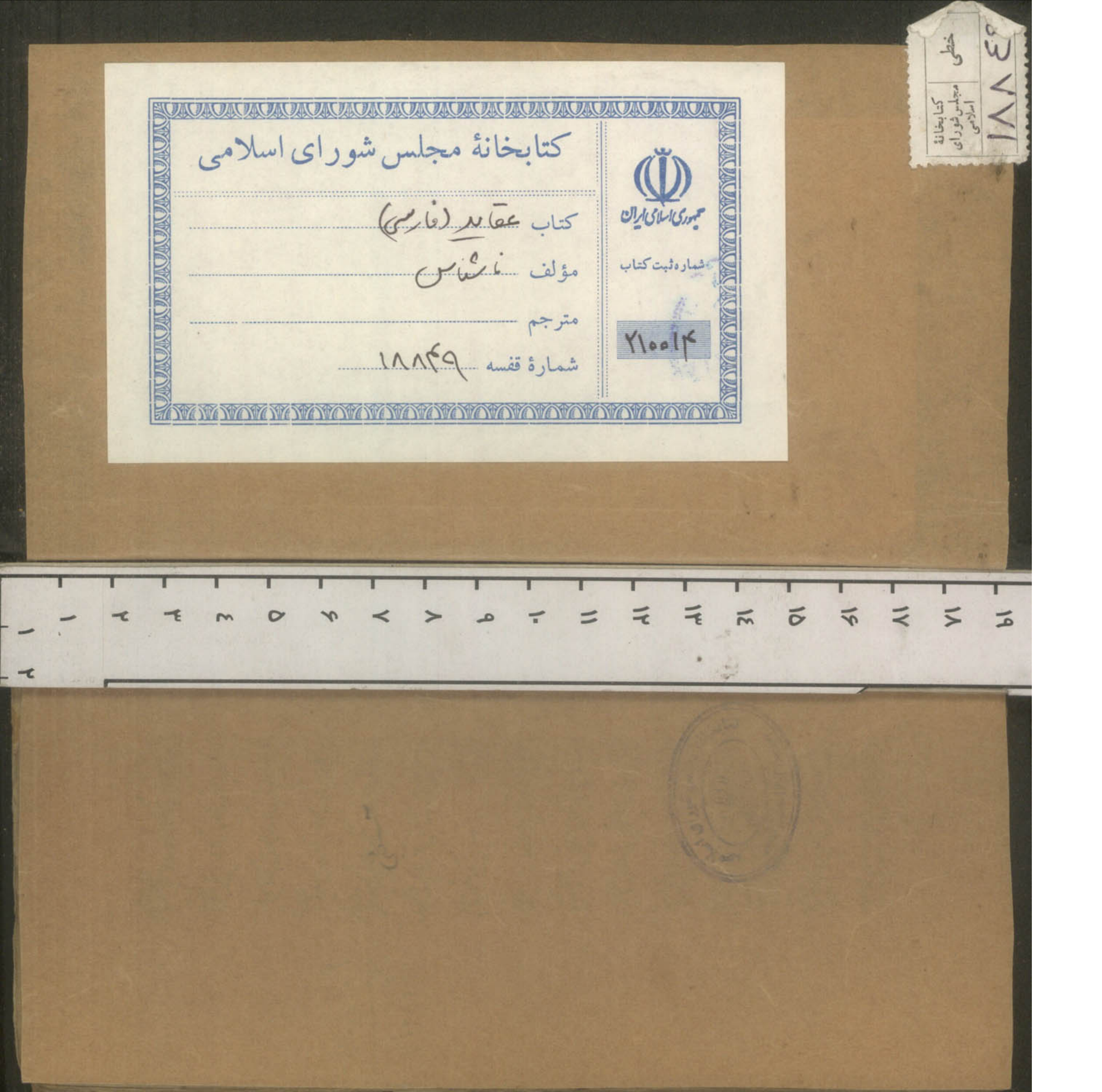
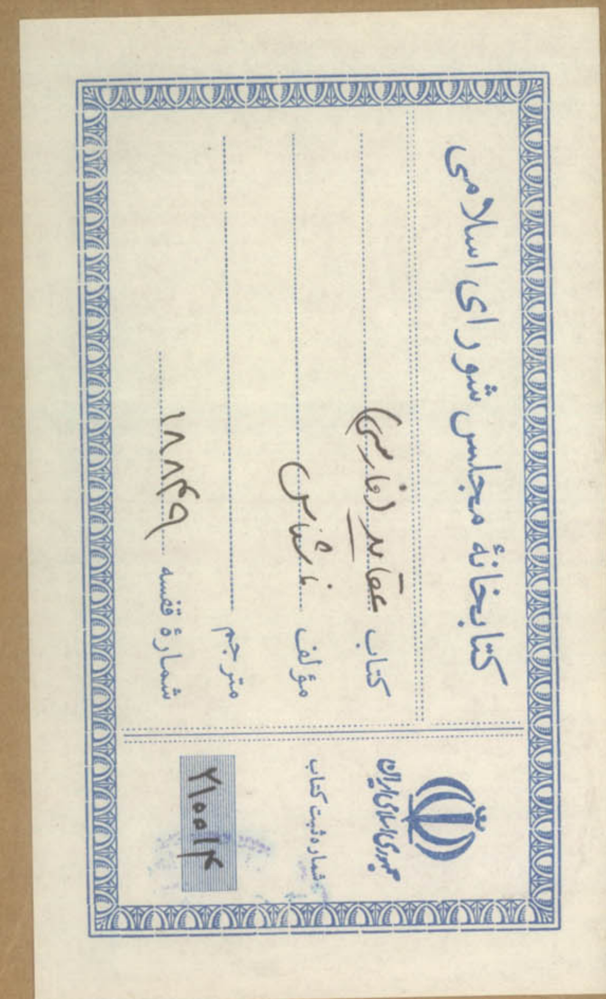


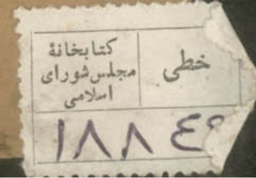
خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۸۴۶



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب عقاید (فارسی)
مؤلف ناشناس
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۸۴۹
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۰۱۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۸۴۹


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب عقاید (فارسی)
مؤلف ناشناس
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۸۴۹
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۰۱۴
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۸۴۹





کافی باشد و ایضا این بحث محقق طوسی است اینکه فرموده و یعلم المکلف اللطف
اجمالا او تفصیلا و آنکه شارح جدید تجرید میگوید که درین بحث نکته است
زیرا که لطف داعی نیست بفعل ملطوف فیه مگر بجهت مناسبتی که
در میان ایشانست بحسب نفس الامر و آن را که معلوم مکلف باید و جواب آنکه
پس علم باشیاء مذکوره ضروری باشد و ضعف آن ظاهر است زیرا که
مراد بمناسبت درین مقام رجحانی است که حق ذکر یافت و آن
لی علم باشیاء مذکوره متحقق میشود **مقاله دهم** در بیان آنکه نصب امام
بر حق تعالی واجبست نه بر خلایق و درو توضیحیست **توضیح اول** علماء
امامیه متفق الکلمه اند در آنکه نصب امام از برای خلایق واجبست
بر حق تعالی زیرا که نصب حق تعالی است بر خلایق و لطف بر خلایق
واجبست بر حق تعالی پس نصب امام واجب باشد بر حق تعالی اما
آنکه نصب امام لطف است از برای آنست که هرگاه خلایق را سرداری
و امامی قادر قاهر باشد که باز دارد ایشان را از معاصی و آگاه کند بطاعت
حال ایشان در قرب بطاعات و بعد از معصیت تمام نزد کامل است
از آنکه نباشد ایشان را امام و پیشوای چنین و علم ضروری است این بحث بعد از

تتبع و استقراء عادت ضروری است و اما آنکه لطف در حق تو
واجبست بنابران خبرست که سبق ذکر یافت از بیان وجوب لطف در حق تو
توضیح دویم بعضی مخالفان میگویند غایت آنچه لازم آید آنست که هر
اجتماع را حاکم مطاع لازم است که انتظام امور برای او منوط و
مربوط باشد و لازم نیاید قبول حکومت و ریاست وی عامه خلایق را
و لازم نیاید ریاست وی در امور دین چنانکه در امام معتبر است
و جواب آن بر هوشمندان پوشیده نیست زیرا که انتظام حال عموم
خلایق بر وجهی که مودی بصلاح دین و دنیا باشد در امر نبوت متعلق الکلم
باشد محتاج بریاست عامه در دین و دنیاست و اگر رد ساقط شود
در بلاد اسلام هر آینه مودی بهیجانات و فتنه و فساد میشود و موجب اختلال
نظام است چنانکه از مجاری عادات معلوم است توضیح سیم بعضی
از مخالفان میگویند لطف مذکور بر وجهی که تو بیان کرده حاصل نیست
مگر بنصب امام قادر قاهر با سیاست که از عقابش ترسان و از
خطابش هراسان باشند و طایفه امامیه نصب امام بوجهی که ذکر کرده
قایل نیستند و امام زمان را غایب میدانند و مسلم نیست که امام غایب

که در دنیا از وی چیزی و اثری باشد لطف است در حق مکلفین از امامی
که وجود او لطف است واجب نمیدانند بر حق تعالی و امامی را که در حق
میدانند وجود او لطف نیست و جواب این بر خردمندان مخفی نبود
زیرا که وجود امام قادر قاهر با سیاست که دلایل عقلیه بر وجوب وجودش قائم است
لطفی است و ظهور و تصرفش لطفی دیگر و چون مکلف بشرط صحیح مراد است
که امام قادر قاهر موجود است حال وی بدانچه واجبات عقلیه که بوجود
امام تمام میتواند شد بر دیگرست اما عدم ظهور و توقف امام از
جانب مکلف است نه از جانب حق تعالی و نه از جانب امام زیرا
که احوال مکلفان در زمان غیبت امام بر وجهی است که منافی [illegible]
امام است و ظهور و توقف وی متضمن مفاسد است و اینست کلام
محقق طوسی است آنکه فرموده وجوده لطف و تصرفه لطف آخر
و عدمه منا توضیح چهارم گروهی از مخالفان میگویند که اگر سبب غیبت امام
از جانب مکلفین باشد پس باید امام ظاهر شود در جمعی از مکلفین که در
مقام طاعت و انقیاد بوده باشند و از تیان مخالفین ظهور برسنده
باشند تا ایشان را هدایت و ارشاد نماید که مقتضای عدالت است .

وجواب امامیه آنست که شاید که ظهور امام بر مطیعان منتفی مفسده باشد
چه از استقرار عادت در اختفاء ولات وحکام از اعدا معلوم است
که صلاح احاد آنست که حکام خود را از اعدا ظاهر نگردانند و هم عادت
مقتضی آنست که اخفا را بعید احکمی نماید و موجب فساد حال اعدا گردد
توضیح جمعی از عقلا میگویند که آنچه در استدلال مذکور شده که حال خلایق را
امام قادر قاهر باشد حال ایشان به قرب طاعت و بعد از معصیت تمام تر
وکامل تر است شکی نیست که اگر قضات و حکام نواب امام معصوم
از خطا باشند حال خلایق بر دیگر است اطاعت و دور تر از معصیت
وطایفه امامیه هیچ یک از این امور را که لطف از جانب حق تعالی واجب میدانند
پس این عدم وجوب بواسطه آنست که میگویند که واجب بر حق تعالی
تحصیل اصل لطف است وتحصیل لطف تام واجب نیست ویا میگویند
که عصمت اصناف مذکوره واگرچه لطف است میتواند بود که مشتمل
بر مفسده باشد که ما را معلوم نیست واین احتمال بعینه در نصب امام
جاریست پس چرا گویم که نصب امام بر حق تعالی واجب وجواب امامیه
آنست که وجود امام قادر قاهر با سیاست میتواند بود که بر عقل عموم آن

باشد واز

باشد واز استقرار عادت معلوم است که هیچ امری در وجود بدل امام
نمیتواند بود چنانکه بعد از این معلوم شود توضیح ششم بعضی معاندان میگویند که بودن
خبری مشتمل بر مصلحت از بعضی وجوه مانع اشتمال آن بر مفسده از وجهی دیگر نیست
پس امری مشتمل بر مصلحت کافی در لطف واجب باشد که معلوم شود که خالی از
مفسده است وطایفه امامیه بیان کرده اند که نصب امام مصلحتی است
که خالی از مفسده است پس ثابت شود که وجود امام لطف واجب
بر حق تعالی است وجواب آن بر ارباب الباب پوشیده نیست چه از
استقراء عادات معلوم است که فواید وجود سلاطین وحکام
عادل و فواید تصرفات ایشان زیاده از مضرتهای عدم ایشانست و
مفاسد عدم ایشان زیاده از فواید عدم ایشانست و شک نیست که
فواید وجود امام معصوم زیاده از فواید وجود حکام عادل و مفاسد
او کمتر از مفاسد حکام عادل است پس از مجاری عادات معلوم باشد
که وجود امام معصوم از جهات مختلفه که منفعت دارد نصب امام حالیست
و این معنی مراد محقق طوسی است آنجا که فرموده والمفاسد معلومة الانتفاء
از این بیان ظاهر میشود فساد زعم شارح تجرید که میگوید این سخن از محقق مجرد

دعوی است **توضیح هفتم** بعضی از مخالفان گفته‌اند که دور نیست که زمانی
پدید آید که اهل آن زمان از استنکاف و استکبار بمانند از طاعت امام
و این سبب ازدیاد فساد ایشان گردد و جواب از قبیل امامیه آنست که این نحو
با لطفی که وجود امام است منافاتی ندارد بلکه منافی ظهور و تصرف
امام است که لطفی دیگر است و در زمان غیبت امام حال برین نهج است
و همین سبب موجب غیبت امام حال برین نهج است و همین سبب موجب
غیبت امام گشته و بحسب اشتمال برهمین مفسده ظهور نمیکند و تقصیر
در حقوق خود نمینماید **توضیح هشتم** مخالفان میگویند که وجود امام که لطف است
نزد امامیه خالی از دو بیرون نیست یا لطف است در ادای واجبات
شرعیه و یا لطف است در ادای واجبات عقلیه هیچ یک ازین
دو قسم صحیح نیست اما اول بدان جهت که امامیه خلو زمان از تکلیف شرعیه
جایز میدارند پس امام که لطف است در وی بطریق اولی که خلو زمان
از وی جایز باشد و حال آنکه طایفه امامیه خلو زمان از وجود امام را جایز نمیدارند
و اما قسم دوم بدان جهت که امام یا لطف است در ادای واجبات
عقلیه مطلقا خواه که از خالی نهادر وجود از جهت وجوب ایشان باشد

وخواه نه

وخواه نه و یا لطف است در ادخال ایشان نه از وجود از جهت وجوب
ایشان و اول باطل است زیرا که طاعتی که نه از جهت وجوب از مکلف صادر
شود اعتباری ندارد و در صورت دوم حکم نسبت امامیه را که اقامت
دلیل توانند نمود بر آنکه امام لطف است در ادای واجبات عقلیه از جهت
وجوب زیرا که جهت وجوب کیفیتی است از کیفیات و دواعی که قایم
بنفس باطنه است پس چگونه اقامت دلیل توان نمود بر آنکه نصب امام را
درین کیفیات اثری است و جواب از قبل طایفه امامیه میتوان گفت
که جمهور فقها و مجتهدین بران رفته‌اند که واجبات شرعیه بعضی از آن
قبیل است که بی قصد وجوب و تقرب وجود نمیتواند یافت چون نماز
و روزه و حج و امثال آن و بعضی از آن قبیل است که مقصود صاحب
شریعت ادخال اوست در وجود بهر وجهی که باشد و موقوف بر قصد
وجوب و قربت نیست چون ادای دین و رد مظالم و تسلیم عاریت
و ادای شهادت و رد امانت و امثال آن پس جایز است که واجبات
عقلیه که امام لطف است در ادای آن از قبیل قسم دوم از واجبات شرعیه باشد
لا بد لنفی ذلک من دلیل **توضیح نهم** بعضی معاندان میگویند که لطف گاهی

بر حق تعالی واجب میشود که لطفی دیگر قایم مقام و نایب مناب او باشد
پس جرات باید که زمانی پیدا شود که مردمان بواسطه آنکه معصوم باشند
از گناه مستغنی از امام شوند و جواب سایر قبل امامیه آنست که چون جمیع عقلا
در همه اطراف و اکناف عالم ملجا اند که بنصب حکام و روسا جهة
حفظ نظام نمایند و از آن گریزی ندارند دلالت میکند بر آنکه روسا
و حکام را در عادت بدل و نایب منابی از وجود نیست و عصمت خلایق
ممتنع عادی است و بر تقدیر امکان مسلم نیست که نایب مناب امام عادل
تواند بود در جمیع فواید چه عصمت خلایق مثل حافظ شریعت نمیتواند بود
و این بحث مبنی کلام محقق طوسی است اینکه فرموده و انحصار اللطف فیه
معلوم العقلا و از این بیان ضعیف انچه شارح جدید تجرید گفته که این بحث
از محقق طوسی مجرد دعوی است بر هوشمندان ظاهر و هویدا میگردد
توضیح دهم گروهی از مخالفان میگویند که نزد حصول لطف مقرب باشد
که میدانند حق تعالی که مانعی بوجود خواهد آمد و مکلف اختیار فعل واجب
نخواهد نمود یا میدانند که مانعی بوجود نخواهد آمد و مکلف اختیار واجب
خواهد نمود و بر تقدیر اول مسلم نیست که ایجاد چنین لطفی بر حق تعالی

واجب

ایشان فرض عین است و ایمان و طاعت هیچ مکلف در اعتقاد
بعوض طاعت ایشان نافع و مقبول نیست و موجب خلاصی از
عقوبت دایمی میشود و در و تفصیلات است تفصیل اول حق تعالی
فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم یعنی فرمان برداری
کنید خدا را و فرمان برداری کنید رسول خدا را و فرمان برید خداوندان
حکم را از شما درین آیه امر بفرمان برداری خداوندان امر واقع شده
از اینجا لازم می آید که اولوا الامر حکم نکند بر مردمان مگر بچیزی که طاعت
حق تعالی در آن باشد زیرا که اگر جایز دارند که ایشان امر بمعصیت نمایند
با آنکه حق تعالی امر بطاعت ایشان نموده باشد مطلقا لازم آید که
حق تعالی امر کرده باشد مردمان را بمعصیت و این جایز نیست پس معلوم شد
که خداوندان امر که حق تعالی مردمان را بطاعت و فرمان برداری
ایشان امر فرموده امر نمیکنند خلایق را مگر بچیزی که فرمان برداری
حق تعالی در آن باشد پس مراد باولوا الامر درین آیه آنکسان باشند که
معصوم از گناه اند و معصوم از گناه نیست مگر ائمه اهل البیت علیهم السلام
پس ازین آیه بیرون آمد که ائمه اهل البیت علیهم السلام صاحب عصمت اولوا الامر

خلایق اند پس ایشان امام و حجت الله و اولوالامر خلایق باشند
و فرمان برداری ایشان بر خلایق فرض عین باشد فصل دوم در شرح
کامل محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
معرفت امام از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت میکند که وی گفت
شنیدم از امام همام اباعبدالله الصادق علیه السلام که فرمود بتحقیق
که تمام نشوند بندگان صالح تا زمانی که شناخت حاصل کنند و شناخت
حاصل نمیشود تا زمانی که باور دارند آنچه باور داشتنی است و باور داشت
نخواهی داشت تا زمانی که مطیع و فرمان بردار شوند چهار باب را
که صحیح و درست نیست اول آنها مگر باخر آنها و آن چهار باب
طاعت خدا و طاعت رسول خدا و طاعت ائمه هدی و کتاب
اعمال صالحات است بانقیاد احکام شرعیه چنانکه از سیاق حدیث معلوم میشود
گمراه شدند اصحاب ثلثه که سه باب را اطاعت نمایند از چهار باب
و طاعت امام زمان را واجب ندانند و در بیابان حیرت گم شوند
گم شدنی دور و که هرگز بمقصد نرسند بتحقیق که حق تعالی قبول نمیکند مگر
عمل صالح را و قبول نمیکند عمل صالح را مگر کسی که وفا کند بشروط و عهود

الهی

الهی پس هر آنکس که وفا کند بشروط الهی و تمام گرداند عهدهای خود را
حق تعالی میرساند باو آنچه در وعده است از ثواب و تمام میگرداند
وعدهای خود را از برای او بتحقیق که حق تعالی خبر داده بندگان را
بطریق هدایت و نهاده است از برای ایشان در طریق هدایت
علمهای هدایت را که آن ارکان اسلام است و خبر داده
ایشان را که چگونه طریق هدایت را سلوک دارند و فرموده
وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی بتحقیق که من آمرزنده ام
هر کسی را که بازگشت و ایمان آورد پس او راه یافته بود و اصول دین را
بدلیل معلوم نموده و فرموده انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند حق تعالی
عمل صالح را مگر از متقیان و پرهیزکاران پس هر آنکس که پرهیزکار است
و آنچه امر کرده حق تعالی او را هر آینه ملاقات بحق تعالی خواهد نمود
در حالتی که مؤمن باشد بانچه حق تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله فرستاده
دور است بسیار دور که اصحاب ثلثه راه یافته باشند فوت شدند
قومی و بمردند جمعی پیش از آنکه راه یافته شوند و گمان بردند که ایشان
مؤمن اند و حال آنکه ایشان مؤمن نبودند از جهتی که نشناختند که مؤمن

نیستند تحقیق که هرآنکس که در آیه در جاها از عترت های آن اطاعت کرده

نموده بدانید آگاه باشید که حق تعالی طاعت خود را بطاعت رسول خدا

پیوسته و طاعت رسول خدا را بطاعت ولی امر پیوسته

که ائمه دین باشند پس هرآنکس که ترک کند طاعت ولی امر را اطاعت

نکرده است خدای تعالی را و اطاعت نکرده رسول خدا را

و اقرار نیاورده بانچه فرستاده است حق تعالی از اوامر خود

تفصیل ششم بر ارباب هوش پوشیده نخواهد بود که از کلام حقایق

انتظام امام همام ابا عبدالله الصادق علیه السلام چنان مستفاد میشود

که حق تعالی قبول نمیکند بی اطاعت امام زمان هیچ عملی از اعمال

بنده را یعنی هیچ طاعتی در حق او نافع نمی آید و موجب خلاصی او

از عقوبت دائمی نمیشود هرچند که آن طاعت صحیح و فروع باشد

مادام که معرفت امام را در دل حاصل ننموده باشد زیرا که حق تعالی

بحکم انما یتقبل الله من المتقین طاعت را از کسی که متقی و پرهیزکار باشد

قبول میفرماید و کسی که طاعت اولو الامر را از طاعت خدا

جدا کرده اند و حال آنکه حق تعالی آن طاعت ها را بیکدیگر پیوسته

که ما را

که هیچ یک بی دیگری قبول نیست چنانکه درین حدیث ذکر یافت

از متقیان و پرهیزکاران نیست زیرا که از روی تقوی و پرهیزکاری

چنانکه باید در وجود نیامده پس طاعت وی مقبول حق تعالی نشد

تفصیل چهارم شیخ کامل محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب

کافی در باب فرض طاعت ائمه اهل البیت علیهم السلام از ابوسلمه

روایت میکند که وی گفت شنیدم از امام همام ابا عبدالله الصادق ع

که فرمود نحن الذین فرض الله عز و جل طاعتنا یعنی ما که ائمه اهل البیت ایم

آنکسانیم که فرض گردانیده حق تعالی فرمان برداری ما را بر خلایق

و اوجب علی الناس معرفتنا و واجب گردانیده بر مردمان آنکه ایشان

بشناسند ما را و لا یعذر الناس بجهالتنا و معذور نمیدارد مردم را

در آنکه نشناسند ایشان ما را من عرفنا کان مؤمنا یعنی هرآنکس که بشناسد

ما را باشد مومن و من انکرنا کان کافرا و هرآنکس که انکار نماید

و انکار امامت ما را و یا انما نماید از دانستن آن باشد کافر و من لم یعرفنا

و لم ینکرنا کان ضالا حتی یرجع الی الهدی الذی افترض الله علیه من

طاعتنا الواجبة و هرآنکس که منکر نباشد ما را و نشناسد ما را گمراه است

تا زمانی که ما را کرده‌اند و بهداتی که فرض گردانیده حق تعالی بر وی
آن طاعت و فرمان برداری ما است آن طاعت و فرمان برداری
که بر ما واجب گردانیده فان مات علی ضلالة لم یعقل امامه مات
پس اگر بمیرد آن شخص بر ضلالت و گمراهی افتاده در آن وقت متعلق
بمشیت حق تعالی است اگر خواهد او را برحمت بی دریغ بیامرزد
و اگر خواهد او را بمقتضی عدالت عذاب و عقوبت کند

تفصیل کلام بر ارباب الباب پوشیده نماند که از مضمون این حدیث حقائق
اثر مستفاد میشود که منتسبان باسلام نسبت با امامت ائمه هدی علیهم السلام
سه فرقه اند فرقه منکر امامت ایشانند از راه جحود و عناد
خواه خوارج باشند چون اهل نهروان و جمعی که مقالات ایشان
بمقالات اهل نهروان نزدیک باشد و خواه نواصب باشند
و اظهار عداوه با اهل البیت نمایند این فرقه باجماع امامیه
کافر اند و مخلد در نار خواهند بود و فرقه مومن و موقن اند بامامت
ائمه اثنی عشر بدلیل و در مقام اطاعت و انقیاد اند و این فرقه
مومن و از اهل نجات اند باتفاق امامیه و فرقه درمیان این دو فرقه

که ایشان را

که ایشان را معرفت امامت ائمه اهل البیت حاصل نشده باشد بدلیل
خواه معتقد امامت ایشان بوده باشند بتقلید و خواه معتقد نبوده باشند
اما بر وجهی باشد که اگر ایشان را اعتقاد بامامت ائمه اهل البیت علیهم السلام
حاصل شود بدلیل در مقام اطاعت و انقیاد خواهند بود و اباء
از ان نخواهند داشت این فرقه را مستضعفین گویند ایمان و طاعت ایشان
مقبول نیست و موجب خلاصی ایشان از عقوبت دایمی نمیشود چنانکه
پیش ذکر یافت و احوال ایشان در آن وقت بمشیت الهی تعلق دارد
تواند بود که او از فضل و رحمت خود بیامرزد و یا بشفاعت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل البیت علیهم السلام و یا بشفاعت
مومنان او را از عذاب ابدی نجات دهد چون از اهل توحید است
یقین که از این احوال نجات خواهد یافت شیخ محقق ابو جعفر محمد بن بابویه رحمه الله
در رساله اعتقادیه میگوید که اعتقاد ما در دوزخ آنست که وی خانه خواری
و مذلت و خانه انتقام از اهل کفر و عصیانست و مخلد نخواهد بود در دوزخ
مگر اهل کفر و شرک و اما گناهکاران از اهل توحید مراعنه بیرون خواهند رفت
از دوزخ بواسطه رحمتی که دریابد ایشان را و یا بشفاعتی که شامل حال ایشان گردد

فصل ششم شیخ محقق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله
در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب حدیثی که امام
همام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور روایت
فرموده از اسحق بن راهویه نقل میکند که چون امام علیه السلام به نیشابور
نزول اجلال فرمود و از اینجا بجانب مأمون الرشید توجه نمود اصحاب
حدیث بر وی جمع آمدند و گفتند یا ابن رسول الله ترحل عنا و لا تحدثنا
بحدیث فنستفیده منک یعنی ای پسر رسول خدا بیرون میروی
از شهر ما و حدیثی از برای ما روایت نفرمودی تا ما استفاده
میکردیم از شما آن حدیث را و کان قد قعد فی العماریه و در آن
وقت امام علیه السلام در عماریه یعنی در محافه در آمده بود
فاطلع رأسه پس سر مبارک خود را از عماریه بیرون کرد و گفت
سمعت ابی موسی بن جعفر شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که وی گفت
شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که وی گفت شنیدم از پدرم علی بن الحسین
که وی گفت شنیدم از پدرم حسین ابن علی که وی گفت شنیدم از پدرم امیر المؤمنین
علیه السلام که وی گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

که گفت

که وی گفت شنیدم از جبرئیل علیه السلام که وی گفت شنیدم از خداوند تعالی
که فرمود لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی کان امنا یعنی لا اله الا الله
حصار منست پس هر آنکس که در آید در حصار من ایمن گردد از عذاب من
فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها و انا من شروطها پس چون
راحله امام علیه السلام از مقام خود تجاوز نمود بخواند ما را امام
علیه السلام و فرمود کلمه توحید که حصار است از برای عذاب
الهی که با شرائط باشد و من یکی از آن شرائطم نگاه داشتن از کلمه توحیدم
شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا
میفرماید که مراد امام علیه السلام که اقرار بانکه علی بن موسی علیه السلام
امام از قبل حق تعالی است مر بندگان و دانستن آنکه وی مفترض الطاعه است
بامر حق تعالی بدلیل از شرائط ایمن گشتن بکلمه توحید از عذاب خداست
و موید این سخن است آنچه ابو عمرو کشی در کتاب معرفة الرجال از
علی بن الحسین الفضال روایت میکند که چون علی بن حمزه بطائنی وفات یافت
امام همام علی بن موسی علیه السلام فرمود که مرا از احوال علی بن حمزه
مکاشفه خبر دادند دیدم که او در قبر سؤال از توحید و علی کردند

جواب شایسته گفت باز سوال از نبوت کردند جواب آن تلقی نمود
و چون سوال از امامت کردند گفت امام من علی ابن ابی طالب است علیه السلام
و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین و همچنین بترتیب میگفت تا بمن رسید
در عرفان حق من فرو ماند معتقی آتش بر وی از وزیدند آتشی در روی گرفت
و قبر او پر آتش گشت **نقل هشتم** شیخ کامل محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب معرفت امام علیه السلام از عبدالرحمن
بن کثیر روایت میکند و او از امام همام ابا عبدالله الصادق علیه السلام
روایت میکند که وی گفت پدرم ابا جعفر علیه السلام فرمود روزی
ابا عبدالله جدلی بمجلس امیرالمومنین علیه السلام در آمد امیر علیه السلام
با وی گفت الا اخبرک بقول الله عز و جل آیا خبر دهم ترا از معنی قول
حق تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون یعنی هر کس
که بیاورد عملی شایسته پسندیده را پس مر او راست ثوابی که بهتر از آن
عمل نیکو باشد و ایشان از فزع و اضطراب روز قیامت ایمن خواهند بود
و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون
و هر آنکس که بیاورد عمل ناشایسته را بر روی در انداخته خواهد شد در آتش دوزخ

هیچ جزا داده نمیشود مگر اجری را که بودید که در دنیا بعمل می آورید
قال بلی یا امیرالمومنین گفت ابا عبدالله جدلی بلی یا امیرالمومنین چرا
نخواهم که خبر دهی مرا جعلت فداک گردانیده باد جان من فدای تو
فقال علیه السلام الحسنة معرفة الولایة و حبنا اهل البیت پس امیرالمومنین علیه السلام
فرمود که آن حسنه و عمل نیکو شناختن ولایت و امامت ما و محبت و
دوستی ما است که اهل البیت ایم والسیئة انکار الولایة و بغضنا
اهل البیت و آن عمل ناشایسته انکار ولایت و دشمنی با ما اهل البیت است
و بر متتبع خبیر پوشیده نخواهد بود که هر چند حسنه و سیئه در این آیه عام است
و تخصیص ندارد اما بقول امام معصوم علیه السلام تخصیص یافته با آنکه
سمت ذکر یافت زیرا که امیرالمومنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام
نزد فرقه محقه امامیه از خطا معصوم اند پس عام قرآن بقول ایشان که معصوم
تواند یافت پس این بقول امام مخصص باشد والله اعلم **مطارحه دوم** در بیان
آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام معدن علم و شجره نبوت و مختلف
ملائکه و بیت رحمت اند و در دو مطارحه است **مطارحه اول**
شیخ کامل محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب

انه اهل البیت علیهم السلام کان علم وشجره نبوت ومختلف ملایک
وبیت رحمت اند از امام همام ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع
روایت میکند واو از پدر خود ابا جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام
که وی گفت امیرالمومنین علیه السلام فرمود انا اهل البیت شجره النبوه
وموضع الرساله ومختلف الملائکه وبیت الرحمه ومعدن العلم یعنی
بتحقیق که ما اهل البیت درخت نبوتیم وجایگاه رسالت ایم
ومحل آمد ورفت ملایک ایم وخانه رحمت ایم وکان علم ودانشیم
مطلب دوم اینجا که امام علیه السلام فرمود بتحقیق که ما اهل البیت اشارت است
بانکه این آل طاهره اند که خلقت وآفرینش ایشان از عنصر لطیف
وطینت پاکیزه مخمر است وحق تعالی ایشان را بشرف انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مشرف فرموده
واین پاکی طینت موجب حسن اخلاق میشود وحسن اخلاق بصفای دل منجر میگردد
وصفای دل بکمال علم وعمل واز دیاد جاه ومنزلت در دنیا وعقبی
منتهی میگردد واز اینجا است که اکابر اهل البیت علیهم السلام از کمال
جاه ومنزلتها یافته اند که هیچ یک از عالمیان را میسر نشده کامل

وبا وجود اعتبار افعال باشد عدل واحسان که در ایشان نیکوئی وخوبی است
که بواسطه آن صاحب شریعت امر بعدل واحسان فرموده ودر بعضی
افعال امر وجهی هست که اقتضای قبح وزشتی آن فعل میکند وبدان
سبب در شرع منهی عنه گشته چون ظلم وعدوان که در ایشان قبحی است
که بواسطه آن منهی عنه گشته اند پس روا نبوده باشد صاحب شرع را
که امر کند بانچه نهی کرده ویا نهی کند از آنچه امر کرده ومیتواند بود که
عقول سلیم بانظار صحیحه آن جهات حسن وقبح را در افعال دریابند
وحکم بر وجهی که هست نمایند وبسیار باشد که بواسطه کمال دقت
وخفاء آن بتوان رسید تا شریعت کاشف آن نگردد ومخالفان بر آنند
که در افعال جهتی که اقتضاء حسن وقبح کند موجود نیست وحسن وقبح در
افعال از امر ونهی صاحب شریعت پدید آید تا اگر امر بظلم کند حسن گردد
واگر از عدل نهی کند قبیح شود وایشان بر آنند که می توانست بود که صاحب
شریعت از نماز وروزه وحج واحسان وسایر عبادات نهی کردی
وشرب خمر وزنا وربا وخون ناحق ودزدی وراه زنی وامثال
آن امر کردی ودرین هنگام تمامی عبادات واجبات حرامت وفسق

وعصیان گشتی واین قبایح اعمال که شمرده شد از قبیل طاعات وعبادات
بودی بعضی علما فرموده اند که چنین سخنی که طبایع سلیمه در اول نظر
ادراک قبح آن نمایند واز آن نفرت جویند همانا که باعث بر ارتکاب
آن محض تعصب وجدال وضرورة قیل وقال است مسلک سیم
مخالفان این طریقه زهرا ومعاندان این محجه بیضا بسیاری از قبایح عقلیه
را که ارتکاب آن برایشان لازم آمده ومورد تشنیعات اهل علم
شده اند بانکار صحت حکم عقل بر حسن وقبح افعال از گردن انداخته اند
از آنجمله آنست که افعال عباد در اختیار ایشان نمیدانند ودرین
طایفه لازم می‌آید که قایل شوند بآنکه حق تعالی بربندگان تکلیف ما لا یطاق
فرموده باشد ودر عذاب وعقاب عاصیان ظلم وتعدی کرده باشد وقایل
شوند که بعثت انبیا عبث وتقدیرات وحدود شرعیه باطل وبی فایده
باشد وبدیهه عقل حاکم است بآنکه صدور این افعال از حق تعالی
قبیح وناپسندیده است ودر دفع این مفاسد که برایشان متوجه است
میگویند که حکم عقل درین مواد معتبر نیست بنابر آنکه حاکم در حسن وقبح
افعال شرع است نه عقل بعضی از ارباب عدل وتوحید گفته اند که اگر طایفه

کم در انکار

در انکار صحت احکام عقلیه در حسن وقبح افعال هیچ مقدمه که مسلم
متخاصمین باشد درین مقام نگذاشته اند واین غایت تعسف در غایت جدال است
که بظهور آورده اند مسلک چهارم بر هوشمندان مخفی نیست که کمال ارباب
جدل آنست که در آن کوشند که هیچ مقدمه عقلیه از رتبه تسلیم وقبول
بین المتخاصمین حاصل نباشد چه برایشان روشنست که اگر مقدمات
مسلمه در میان خصمین تحقق یابد بنادر است که ارباب تحقیق منتج خود را بتفصیلی
رسانند وانجامی نهند در میان افاضل مشهور است که شخصی از طبقه
اهل فضل وکمال که در فن مناقشه وجدال مهارتی تمام داشت ودر اکثر
مجالس ومحافل بر اکفا واقران خود فایق وغالب آمدی در مجلسی که مزین
بجمعیت افاضل بود با قدوة المحققین سید شریف جرجانی طرح مناظره افکند
ومبحثی را که طرح انظار کرده اند چون برسید بر محقق ظاهر بود که
قوة مجادله ومناظره در صورتی است که مقدمات مسلمه در میان باشد
واگر قضایای مسلمه در میان آید الزام خصم بسهولت میسر است فرمود
که بر ارباب معقول ظاهر است که مطالب نظریه ضرورتست که منتهی شوند
بعلوم ضروریه واین مبحث که باب النزاع خواهد بود منتهی میشود

باین مقدمات ضروریه و آن مقدمات مذکور خاطر افاضل مجلس گردانید
و اذعان بضروریه آن نمودند آنگاه فرمود که اگر این مقدمات ضروریه
را در حضور افاضل مسلم میداری تا اگر بضرورت بحث انکار آن نمائی
مقبول نیفتد مناسب آنست که طریقه مستحسنه وجادلهم بالتی هی
احسن را بالقدم اتمام مسلوک داریم و اگر اذعان بضروریات نمائی
بر همگنان ظاهر شود که مقصود از این مجادله اظهار حق نیست بلکه غرض
از ان اخفاء حقیقت و آیه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق از
افتضاح حال آن افتضاح منماید و مستقبح شرعی و مستنکر عقلی است
و بحکم ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون بجز مخاصمه نتیجه بر مباشرت
آن جدال متفرع نخواهد بود و باغراض لایقی و باستنکاف او از آن
شخص چون دید که انکار مقدمات ظاهره موجب افتضاح است
و قبول آن مقتضی بالزام و افحام میشود و بحکم الفرار مما لا یطاق
علیه من سنن المرسلین از ان داعیه فرار نموده بعجز قایل و القصور موقوف
گشت چه بر اهل هوش ظاهر است که مسجد معدل کشش و بعجز و قصور
اعتراف نمودن بسیار پسندیده تر است از آنکه بمذلت و ملامت

و انکار

و انکار ضروریات عقلیه خود را از مهلکه الزام و افحام رهانید
و سد درمن قال و لا حرج فی دفع الردی عذر له کما رو نا بو ما بسوء عمرو

مسلک پنجم عادت علما درین مقام برین نمط جاری است که قبل از
اقامت حجت برین مقصد بجهت تحریر محل نزاع میگویند که حسن و
قبیح در عرف علما بر سه معنی اطلاق دارد یکی صفت کمال و نقص چنانکه
میگویند علم حسن است یعنی صفت کمال است و جهل قبیح است یعنی صفت
نقص است دوم موافق مصلحت و مخالف مصلحت چنانکه میگویند باز آن
حسن است نسبت با زارعان یعنی موافق مصلحت ایشانست سیم حسن
هر فعلی را گویند که ممدوح و پسندیده در حق تعالی باشد و قبیح هر فعلی
که مذموم و ناپسندیده حق تعالی باشد خواه آن فعل صادر از حق تعالی باشد
و خواه از بندگان موافقان و مخالفان متفق اند بر آنکه حسن و قبیح بدو معنی
اول عقلی است نه شرعی و در معنی سیوم اختلاف است تابعان ائمه
اهل بیت نبوت و ولایت علیهم السلم بر آنند که عقلی است
نه شرعی و میگویند که عدل و احسان و امثال آن چون افعال ستوده
بودند حق تعالی بدانها امر فرمود و ظلم و زنا و دزدی و راهزنی و امثال

آن چنان ناستوده بودند از آنها نهی کرد و خلاف آن یعنی از حق تعالی قبیح
و ممتنع الصدور بود پس امر و نهی الهی متفرع باشد بر حسن و قبح افعال
در نفس الامر و مخالفان بر این رفته اند که شرعی است نه عقلی یعنی عدل و احسان
چون حق تعالی بدان امر فرموده اند حسن گشته و چون از ظلم و عدوان
نهی فرموده قبیح شده پس حسن و قبح نزد ایشان متفرع بر اوامر و نواهی
الهی باشد و از امر و نهی پدید آیند و بر حق تعالی متصور بوده باشد
که قبیح را حسن و حسن را قبیح گرداند **مسلک سیم** متمسک امامیه که ارباب
عدل و توحید اند درین مقام است که میگویند بدیهه عقل حاکم است
بآنکه ظلم کردن و دروغ گفتن و مکر و حیله و غدر و خلف وعده و کتمان زنا
و حق را ناحق بی جهتی و بی مصلحتی در حق کسی گفتن و مطیع را بجهت اطاعت
عقوبت کردن و عاصی را بجهت عصیان نوازش نمودن و امثال آن
از حق تعالی قبیح و ناپسندیده است و هیچ عاقلی تجویز صدور آن از حق تعالی
نمیکند بدان جهت که قبیح است عقلا و اگر چه هیچ شریعتی بر امتناع
صدور آن از حق تعالی وارد نشده باشد و شک نیست که حسن و قبح
اینجا بمعنی متنازع فیه است زیرا که متنازع صدور این افعال است از دو

برو

شریعه ممتنع نمیداند مطلقا و دلیلی دیگر آنست که اگر حاکم در حسن و قبح افعال
عقل نباشد لازم آید که هیچ احدی یقین اعتقاد بصدق انبیا و رسل
و صحت دین و ملتی نتواند کرد زیرا که اگر حسن و قبح افعال بدلیل عقل معلوم نشود
هیچ فعلی را از حق تعالی قبیح نتوان شمردن تا شریعت بر قبح آن وارد نگردد
پس تواند بود که حق تعالی باظهار معجزه تصدیق نبوت از برای شخصی نماید که
پیغمبر نباشد و بدروغ دعوی پیغمبری کند و غرض او گمراهی خلایق باشد و چون
چنین فعلی از حق تعالی قبیح و ممتنع الصدور نمیدانند پس تواند بود که پیغمبران
دروغ گویان گمراه باشند و حق تعالی باظهار معجزه تصدیق ایشان کرده باشد
تا ترویج باطل ایشان کند پس صدق انبیا بیقین معلوم نگردد و باید که عقل
حاکم باشد بامتناع صدور این افعال از حق تعالی از آن جهت که قبیح و ناپسندیده
عقل است پیش از ورود شریعت تا حقیقت شریعت بآن حکم عقل ثابت
و محقق گردد و این مطلوبست و اگر گوئیم که از ملاحظه تعلیل بعضی
از احکام شرعیه بمصلحتهای عباد و تفاوت اهتمام صاحب شریعت
باین احکام بر حسب تفاوت مصالح ایام بحدسی صایب در یابند
که جهة حسن و قبح افعال بمعنی متنازع فیه نزد حق تعالی مصلحت و مفسده عباد است

همچنانکه از اختلاف تشکلات نور قمر مستحدس میشود که نور قمر مستفاد
از نور شمس است چندان استبعادی ندارد **مسلک هفتم** عدالت مطلقه
که عامه از برای حق تعالی اثبات کرده اند آنست که میگویند حق تعالی
عادلست و میگویند عدالت وی برچگونه است و موقف با تمعنی
جزو اسلامست و شرط صحت طاعات و عبادات و اما عدالت
بر وجهی که متابعان ائمه اهل البیت علیهم السلم بران رفته اند و از اصول
دین شمرده اند اگر مکلف آنرا بدلیل بداند ایمان و طاعات او در حق
وی نافع و مقبول نباشد و موجب خلاصی از عقوبت دایمی نشود و الله الهادی

مقاله هشتم در بیان اثبات نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و توقف
آن بر اثبات واجب الوجود و صفات او بر وجهی که بهر صاحب فطره
اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السلم را بآن وجه نتوان نمود و توقف
بر اثبات نبوت و آنچه موقوف علیه اوست از اثبات واجب
و صفات او و بیان آنکه اعتقاد بنبوت اگر مقرون بمعرفت
امامت ائمه اطهار نباشد بدلیل نافع و مفید نیست و موجب رستکاری
از عقوبت دایمی نمیشود و در وی چند منهاج است **منهاج اول** علمارا

در اثبات نبوت انبیا علیهم السلم دو طریق است یکی طریق مشهور
بین الجمهور و آن طریق اثبات نبوت بمعجزه است و موقوف است
بر اثبات معارف الهیه از وجود واجب و توحید و علم و قدرة
و ارادت و عدل و حکمت و امثال آن از اصول دین و دلایل عقلیه و اثبات
معجزه نیز بدلیل عقلی و این مسلک در میان علما مشهور و در اکثر کتب
ایشان مسطور است و اما عظمای محققان را مسلکی دیگر هست که موقوف
بر اثبات وجود واجب و توحید و علم و قدرت و ارادت و عدل
و حکمت وی و امثال آن نیست بلکه این معارف و سایر معارف دینیه
از ایمان و اذعان بصدق شخصی که دعوی نبوت کند حاصل میشود و صدق
او از معرفت احوال و اوضاع او حاصل میکند و این مسلکی بسیار نفیس
و منهجی بغایت لطیف است و مبنی بر علوم عادیه ضروریه است
که از تتبع و استقرار عادات حاصل میشود **منهاج دوم** عظمای محققان
در تقریر این مسلک میگویند میتواند بود که متتبع خبیر و متتبع بصیر از تتبع
عادات شخصی در گفتار و کردار استدلال نماید بر حالات نفسیه
او از ملکات فاضله و اخلاق کامله و ارای اطوار عادات

یقین کامل حاصل کند بتصدیق و راستی او در گفتار و کردار و عصمت
او از خطا در افکار و اذکار مثلا اگر بعد معاشره با شخصی معلوم و مشاهده میشود
که وی شخص لطیف الفهم مستقیم الطبع سریع الانتقال صاحب فطانت و کیاست
مقید بامانت و دیانت است و بر جاده علو همت و ثبات عزیمت
و متانت رای و حسن سیاست راسخ دم و در حفظ قانون عدالت
و قاعده انصاف ثابت قدم است محب صدق و صداقت و عدو کذب
و عداوت و شکور صبور معرض از دنیا و متاع آن و مقبل بحق تعالی و لقای او
ذات او دور از لجاج و عناد و عادتش اجتناب از جور و ظلم و
ذاتش مطهر صفات محکمه و صفاتش مصدر افعال متقنه و با وجود تحلی
بأین فضایل کریمه و تخلی از خصایل ذمیمه اتیان بخوارق عادات و
اخبار از غیبیات نماید بنوعی که عاجز باشند از اتیان بمثل آن امثال
و اقران و اکفا و اخوان او و بعد از ظهور این احوال و تقویر این اوضاع
محقق و معلوم میشود بنابر حجیت عادة که هر آینه ذی خرد جزم میکند بصدق
و آنکه بدان او را میفرماید حق است و در آن شک و ریبی نیست پس اگر
چنین شخصی خبر دهد که عالم را صانعی هست قدیم علیم قدیر سمیع بصیر کریم

اورا

او را برسالت بخلایق فرستاده و ایشان را مکلف باوامر و نواهی
گردانیده هر آینه ایمان و ایقان حاصل میشود که وی در این اخبار صادق
و دعاوی او مطابق بواقع و موافق بنفس الامر است والله اعلم
منهاج سیم بعد از تمهید این مقدمات میگوئیم که بتواتر معلوم گشته
که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم متصف بصفات مذکوره با اضعاف
مضاعف آن از صفات کمال بوده و مع هذا بتواتر معلوم است
که ظهور آنحضرت در قبیله بوده که عاری از علم و کمال بوده اند در بلده
که مطلقا علما و فضلا نبوده اند بلکه اهل آنجا از فرط جهالت عبادت
اصنام میکرده اند و آنحضرت دو نوبت برسم تجارت بجانب شام
رفته و مدت مسافرت بسیار اندک بوده و در آن اوقات هیچ احدی
از علما و فضلا بدانجا نرسیده اند و اقامت ننموده تا توان گفت
که استفاده علم و کمال از معلمان کرده باشد و با این حال در کمال
معرفت ذات و صفات و افعال و اسماء الهی و از اوامر و نواهی
مشتمله بر حکم و مصالح نامتناهی و معرفت معاد جسمانی و روحانی
و بیان فضایل کریمه و خصایل ذمیمه و بالجمله در تکمیل قوه نظری و عملی

بجائی رسیده که عقلاء عالم بعجز و قصور خود اعتراف نموده اند و تعلم و درجه
او قایل گشته اند و قصص اولین و تواریخ متقدمین را بنوعی بیان فرموده
و هویدا گردانیده که هیچ احدی را از اهل تواریخ و ارباب قصص مجال
انکار آن نمانده و اطمینان وی بر صدق اخبار خود بجائی رسیده
که در مجادله خصما میفرماید تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم تا آنجا که
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و در بیان عظم ایشان این اخبار و حکایات
وارد است آیه کریمه ذلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت
تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا و حقیقت احوال پیغمبر صلعم
را عدا اخبار ظاهر بوده که با کمال تعصب راهی بانکار آن نیافته اند
چنانکه حق تعالی میفرماید ام لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون و میفرماید
و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب
المبطلون بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم و میفرماید
لقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون و از ملاحظه این اوضاع
طباع سلیمه و افهام مستقیمه در یابند بی شک و ارتیاب که صاحب
این احوال با هدایت ربانی و تعلیم آسمانی است و در دعوی پیغمبری صادق

و در اخبار

و در اخبار از مغیبات بر طریقه حق و بر مسلک صدق است و در نبوت
که اشاره باین طرز استدلال باشد قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم
و قول حق تعالی هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و نحوها من الآیات
منهاج چهارم گروهی که عنان فطرة ایشان از قبضه سلامت و استقامت
بیرون نرفته بر ایشان ظاهر و هویدا است که هر صاحب خرد که صفات
صوریه و کمالات معنویه حقیقیه امیر المؤمنین علیه السلم را خصوص
کمالی که معتقد شیعه اثنی عشریه است ملاحظه نماید شک نیست که
صدق نبوت در اقوال و افعال و اعتقادات معلوم او میشود
همچنانکه صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از کمالات صوریه و معنویه
آنحضرت معلوم هر صاحب فطرة میشود پس حق آنحضرت فرماید که عالم
را از وی بر کاری هست و آن از هر کار پیغمبری که لایق فرستاده و اشارت
با و اوامر و نواهی تکلیف نموده و من بعد آن پیغمبر امام و اطاعت احکام
من بر حلالی و اهمیت خردمند از اعلم الیقین حاصل میشود با که حرمان
او صدق و دعویهای او حق است منهاج پنجم بر طریقه محققان
علماء امامیه ایشان بر ثبوت نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

بتقلید علما و فضلا و متابعت اعتقاد جمله ایمانی صحیح است و
صحت طاعات و عبادات بران متفرع میشود و اگر ایمان
مذکور حاصل نباشد طاعات و عبادات صحیح و مجزی نیست اما
هرگاه که مکلف ایمان به نبوت را بدلیل یقینی دانسته باشد و
یا معرفت بموقف امامت ایمه اطهار بدلیل نباید ایمان و طاعات
وی در حق او نافع نیست و موجب خلاصی وی از عقوبت دائمی نمیشود
بنا بر قواعد و اصولی که سبق ذکر یافت **مقاله هشتم** در بیان
آنکه امامت از اصول دینست و بی معرفت وی بدلیل ایمان و طاعات
مکلف نافع و مقبول نیست و موجب خلاصی از عذاب دائمی نمیشود
و محقق کامل نصیر الدین محمد طوسی رحمه الله در بعضی از مصنفات
خود میفرماید که ایمان تصدیق بود بانچه علم قطعی حاصل باشد که
و معرفت پیغمبر منفک نباید از معرفت کردگار یکتای قادر عالم
حی مدرک سمیع بصیر مرید متکلم که پیغمبران فرستاده و قران مجید فرستاده
و احکام فرایض و سنن و حلال و حرام بر وجهی که همه امت را
بران اجماع است بیان فرموده پس ایمان مشتمل بر این امور باشد پس توحید

از اصول

از اصول دین باشد و چون اثبات نبوت بمعجزه بی معرفت عدل و حکمت
ممکن نباشد چنانکه در مبحث حسن و قبح افعال فرع سمعی که فرع صحت آنست
پس عدل و حکمت نیز از اصول دین باشد و چون طاعت و انقیاد دین
مبنی بر اعتقاد نشأه معاد و ترتب وعد و وعید بر افعال
عباد و تحصیل پذیرست پس معرفت از اصول دینست و چون مقرر است
که دین و شریعت مصطفوی با قیام قیامت باقی و مطاع و متبع
خواهد بود دلیل استحکام تمام بر دوام و اثبات وی معروف باشد
و چون شریعت محمدی صلعم مخالف سایر ملل و ادیان و منافی مقتضای
آرزو و شهوات جهانیانست پس بطریق عادت معلوم باشد که دین
و شریعت مصطفوی را همواره مخالفان با رغبت و معاندان صاحب
شوکت خواهد بود که پیوسته در دفع و رفع این شریعت مطهره
کوشند و در ابطال و استیصال آن سعی و اجتهاد تمام مبذول دارند
پس برامت واجب شود عقلا که اجتماعی نمایند که در وی شوکت
و قوتی باشد تا دفع و رفع اعادی این اشتغال تواند نمود و حافظ
شریعت باشند از صدمات اعادی و چنین اجماعی بی شخصی که مطاع و

متبتع باشد عقلا و دانند که در آرای مستقیمه او خطایی نیست تا
بوثوق تمام طریق متابعت او سپرند و بادای واجبات
عقلیه که حفظ اجماع و رعایت بقای این دو نوع در آن باشد
قیام نمایند صورت نبندد و آن شخص امام است پس احوالی از
لی موقت امام ثبات و بقا نتواند یافت پس امامت از اصول
دین باشد و امام حافظ بیعت و اگر دغدغه درین مقام در خاطر
بعضی خطور کند ازاله آن دغدغه بسط در مباحث امامت که درین کتاب
ثبت ذکر یافت میتوان نمود پس اعتقاد بانکه بر حق تعالی واجب است
که بعد از انواع زمان نبوت امامی از برای امت نصب کند از اصول دین است
که در جمیع ازمنه و اوقات لازم و متحتم است خواه در زمان
نبوت و خواه بعد از نبوت که این اعتقاد مکلف را حاصل آید
بدلیل عقلی و اما اعتقاد بامامت امیر المومنین علیه السلم در زمانی
واجب گشته که نص بر امامت او وارد شده و بنا بر این همچنین
اعتقاد بامامت ایشان بعد از نص امام سابق واجب و متحتم گشته
و از اصول دین است پس اگر مکلف اعتقاد بامامت نداشته باشد بدلیل

بنوع

بنوعی که تفصیل یافت ایمان و طاعات وی نافع و مقبول نباشد
و موجب رستگاری او از عذاب دایمی نشود و چون مباحث امامت
که در عرف شرع عبارتست از ریاست و پیشوایی عمومی نسبت
با عامه خلایق در امور دین و دنیا به نیابت پیغمبر صلی الله موقوف
بر تحقیق معنی لطف و شرح احوال و احکام اوست سزاوار نمود
تقدیم بیان معنی لطف و ایراد احکام آن

مقاله نهم

در بیان معنی لطف و شرح احوال و احکام آن و در آن تلویحاتست

تلویح اول

جمهور ارباب عدل و توحید بر آن رفته اند که لطف در عرف شرع
هر فعلی است که مقرب و نزدیک گرداننده مکلف باشد بطاعت
و دور گرداننده او از معصیت و لیکن بحد الجا نرسد یعنی بحالی نرسد که مکلف
را مضطر و ملجا گرداند در فعل طاعت و یا اجتناب از معصیت زیرا که
الجا و اضطرار منافی حکمت تکلیف است و این لطف موهبت و عطایای
حق تعالی است از ارزاق و آجال و قوتهای بدنی و حواس ظاهره و باطنه
و سایر جوارح اعضا و کمال عقل و سلامت ادراک و نصب دلایل عقلیه
بر معارف دینیه و بعث انبیا و نصب ائمه و انزال کتب و شرایع و صحبت علما

وحکما و مجاورت صلحا و اتقیا و امثال آن از اموری که مکلف را بطاعت
و عبادت نزدیک کرداند جماهیر امامیه و تابعان ایشان از ارباب عدل
و توحید بر آن رفته اند که لطف بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که حق تعالی
اراده کرده از مکلف فعل طاعت و اجتناب از معصیت و میداند که مکلف
اقدام نخواهد نمود بر آن تا لطف از حق تعالی صدور نیابد پس اراده طاعت
از مکلف مستلزم اراده فعل لطف باشد والا اراده طاعت از مکلف
ننموده باشد مثلا اگر مردی خواهد که ضیافت کند شخصی را و داند که وی
حاضر نخواهد شد بر وی نزد وی والتماس حضور او ننماید معلوم شود
که او در حقیقت اراده ضیافت او نداشته و دلیل دیگر مطلق آنست
که چون حق تعالی بتکلیف طاعت و عبادت بندگان نموده لطف
حق تعالی واجب شود از برای ازاحت و ازاله عذر مکلف زیرا که
ازاله عذر بر حق تعالی واجبست تا عقوبت وی قبیح نباشد و
تواند بود که او را بجهت عصیان عذاب کند حاصل آنست که عقوبت
واجب میشود چون عقوبت کافر پس لطف که موقوف علیه واجبست
واجب شود عقلا تلویح دیگر بر ارباب الباب پوشیده نماند که غرض

واید

واجب حق تعالی از ایجاد الطاف نسبت با عامه مکلفین ازاحت عذر
ایشانست تا اگر اطاعت ننمایند عقوبت ایشان از حق تعالی قبیح نباشد
چه بتقدیر عدم تحقق لطف قبیح است بدلالت آیه ولو انا اهلکناهم
بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
من قبل ان نذل و نخزی و نسبت با جمعی که حق تعالی میداند که ایمان و طاعت
خواهند نمود وجود طاعتست و لطفی که از برای مجرد ازاله عذر
مکلف باشد و آن نسبت با مکلفینی که حق تعالی داند که اطاعت
نخواهند نمود و آن مقدار واجبست که مکلف را عذر نماند و زیاده از این
مقدار از آن روی که لطف است از حق تعالی صدور نتواند یافت
زیرا که فعلی عبث است و لطفی که غرض از آن طاعت مکلف باشد
و آن در صورتی است که حق تعالی داند که او اطاعت خواهد نمود
اقصی مراتب لطف که مکلف را در اطاعت باید بر حق تعالی واجبست
والا نقض غرض باشد و آن قبیح است و نظر بغایت اول است
که محقق طوسی فرموده والکافر لا بد خلوه عن لطف و در عبارت
لا بد خلوه عن لطف اشارتست باینکه هر مکلف که حق تعالی داند که اطاعت

خواهد نمود انعقاد لطف در حق وی خواهد بود که قاطع عذر مکلف باشد
و نظر لغایت ثانی است انچه گفته اند که اقصی مراتب لطف ازبرای
مکلف بر حق تعالی واجبست **تلویح سیم** محققان ارباب عدل و توحید
بران رفته اند که لطف بر دو قسم است لطف محصل و لطف مقرب
لطف محصل لطفی است که حق تعالی داند که بر وجود وی مکلف
اختیار طاعت یا ترک معصیت خواهد نمود مثلا اگر مکلف بیمار باشد
که چون بیمار از مرض صحت یابد مبلغ [illegible] او بمساکین تصدق نماید
و حق تعالی داند که بر صحت زید مکلف طاعت خواهد نمود در این هنگام
ایجاد کردن حق تعالی صحت زید را لطف محصل باشد لطف مقرب آنست
که نزدیک گرداننده مکلف باشد بطاعت یا ترک معصیت مانند [illegible]
در زید [illegible] حق تعالی طبیبی حاذق و دارو مناسب ازبرای او مقرر کرداند
و لطف محصل اگر حق تعالی داند که بر وجود وی مکلف اختیار فعل طاعت
خواهد نمود آن لطف را توفیق خوانند و اگر حق تعالی داند که بر وجود وی
مکلف اختیار ترک عصیان خواهد کرد آن لطف را عصمت خوانند [illegible]
بالعکس مکلف در این دو صورت بر فعل و ترک **تلویح چهارم** بعضی علما در معنی

ایرت

ان چنین ناسزاوار است شما را که جواب دهید ما را امام علیه السلام
فرمود لا اذا کان الینا ان شئنا فعلنا وان شئنا لم [illegible] واجب نیست بر ما که
جواب گوییم شما را بلکه آن باراده ماست اگر خواهیم جواب گوییم
و اگر خواهیم جواب نگوییم امام علیه السلام فرمود اما تسمع قول الله تعالی
عز و جل هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب ایا شنیده قول حق تعالی
که با سلیمان علیه السلام گفت این ملک و سلطنت عطا و بخشش ماست
و تو خواهی بخش و خواهی نگاه دار که از ان سوال و باز خواست
و حسابی نخواهد بود امامت ما نیز چنین است که حق تعالی بما عطا
فرموده اگر خواهیم بان جود و بخشش کنیم و اگر خواهیم نگه بداریم از ما
باز خواستی نخواهد بود **مقاله ششم** در بیان انکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
عالم اند بجمیع علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسیده و عالم اند بانچه بوده
و انچه هست و انچه خواهد بود و بر ایشان هیچ چیزی پوشیده نیست
و در ان تصویر اتست **تصویر اول** شیخ کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب انکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
میدانند همه آن علوم که بملایکه و انبیا و رسل رسیده از ارباب بصر روا نیست

میکند که وی گفت که امام همام ابا عبدالله علیه السلام فرمود ان لله
عز و جل علمین بتحقیق که مر خدای تعالی را دو گونه علم است علما لا یطلع
علیه احد من خلقه یکی علمی است که هیچ نزد حق تعالی است و مطلع
نگردانیده بر وی هیچکس را از مخلوقات و علما نبذه الی ملائکته و رسله
و یکی دیگر علمی است که از ابلاغ ملائکه و پیغمبران رسانیده فما نبذه
الی ملائکته و رسله فقد انتهی الینا پس آن علمی که حق تعالی از ابلاغ ملائک
و پیغمبران رسانیده همه آن علوم بما رسیده و ما را بان خبر و آگاه کرده تفصیله
تصویر دویم شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی
در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام میدانند آنچه بوده و آنچه خواهد بود
و آنکه بر ایشان چیزی مخفی نیست از حارث بن مغیره و چند نفر از
اصحاب ابا عبدالله علیه السلام که از جمله آن عبد الاعلی و ابو عبیده
و عبدالله بن بشر خثعمی است روایت میکند که ایشان شنیدند از امام
همام ابا عبدالله علیه السلام که میفرمود انی لاعلم ما فی السموات
و ما فی الارض بتحقیق که من میدانم آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است
و اعلم ما فی الجنة و ما فی النار و اعلم ما کان و ما یکون و میدانم آنچه در بهشت است

و آنچه در دوزخ

و آنچه در دوزخ است و آنچه بوده و آنچه خواهد بود و آنگاه امام
علیه السلام درنگ فرمود ساعتی و چنان یافت که این سخن بر بعضی
شنوندگان بزرگ نمود امام علیه السلام فرمود علمت ذلک من کتاب الله
عز و جل یعنی دانستم این غیب آسمان و زمین را از کتاب حق تعالی ان الله تعالی
یقول فیه تبیان کل شیء بتحقیق که حق تعالی میفرماید که در قرآن است
بیان روشن از برای همه چیزی تصویر سیم شیخ عالم فاضل قطب الدین
ابو الحسن سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی رحمه الله در بعضی از مصنفات
خود روایت میکند از ابو بصیر و او روایت میکند از امام همام ابا جعفر
محمد بن علی الباقر علیهم السلام که فرمود انی لاعرف رجلا لو قام
بشاطی البحر لعرف بدواب امهاتها و عماتها و خالاتها بتحقیق که
من هر آینه میشناسم مردی که اگر بایستد بر کنار دریا هر آینه میشناسد
جانوران دریا را مادرهای ایشان را و عمه‌های ایشان را و خاله‌های
ایشان را و در این اشارتی بکمال علم و دانش ذات قدسی صفات خود مینمود
مقاله [illegible] در بیان آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام از غیبات عالم اند
و ایشان هر چه خواهند که بدانند میدانند و حق تعالی در بیان موجب [illegible]

پیغمبر را هیچ علمی مگر که امر کرد که در آموز امیر المومنین را علیه السلام
و در و مفاحص است **حدیث اول** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله در کتاب کافی در باب انکه ایمه اهل البیت علیهم السلام
عالم بمغیبات اند از سدیر صیرفی روایت میکند که وی گفت
شنیدم از حمران بن اعین که گفت سوال کردم از امام همام ابا جعفر
از قول حق بدیع السموات والارض یعنی آفریننده آسمانها و زمین
بی انکه او را امثالی بوده باشد تا مطابق آن بیافریند امام علیه السلام
فرمود بتحقیق که حق تعالی آفریده همه چیزی را بعلم خود بی انکه او را
مثالی در وجود بوده باشد پس بیافرید آسمانها و زمینها را و نبود
پیش از آن آسمان و زمین و خاصان خود را بر کاهی آن مطلع گردانید
حمران گفت در قول حق تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی
خدای تعالی دانای غیب است پس مطلع نمیگرداند بر غیب خود هیچ احدی را
پس امام علیه السلام فرمود الا من ارتضی من رسول مگر کسی را که
برگزیده است از پیغمبر که او را حق تعالی بر غیب خود مطلع میگرداند و
خدای سوگند که محمد صلعم از آن کسی است که برگزیده است او را حق تعالی

دیگر

و غیب خود را بر وی آشکارا گردانیده آنگاه امام علیه السلام فرمود
که غیب بر دو گونه است یکی آنکه تقدیر کرده از را حق و قضا فرموده در علم خود
پیش از آفرینش موجودات و قایض بگردانیده از را بر ملایک این غیبی است
که نزد حق تعالی است و مشیت او تعلق دارد اگر خواهد کسی را بر آن
مطلع گرداند و اگر خواهد مخفی دارد و یکی دیگر آنست که تقدیر کرده او را
حق تعالی و قضا کرده او را و افاضه و الش آن بر ملایک کرده این غیبی است
که حق تعالی پیغمبر را صلی الله علیه واله وسلم بر آن مطلع ساخته و پیغمبر صلعم
ما را بر آن اطلاع داده **حدیث دوم** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
در کتاب کافی در باب انکه ایمه اهل البیت علیهم السلام چون خواهند
که چیزی را بدانند میدانند از عمار ساباطی روایت میکند که وی گفت
سوال کردم از امام همام ابا عبد الله الصادق علیه السلام از امام زمان
که آیا میداند هر غیبی را امام علیه السلام فرمود لا ولکن اذا اراد ان
یعلم الشی اعلمه الله یعنی نمیداند ولیکن هر گاه که خواهد انکه بداند چیزی را
خدای تعالی او را بر آن چیز خبردار و آگاه میگرداند پوشیده نماند که ایمه این
همه چون صاحب نفوس قدسیه اند لطایات نزد ایشان کدبن کامل

معلوم میشود و موقوف بر فکر لطری نیست **مخصص سیم** شیخ ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه حق تعالی در باب
پیغمبر خود در اسیح علمی مگر امر فرمود که تعلیم کند امیر المومنین را علیه السلام
از محمد مسلم روایت میکند که وی گفت شنیدم از امام همام ابو جعفر محمد بن
علی الباقر علیه السلام که میفرمود نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم
برمانتین من الجنة فرود آمد جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بدو انار از بهشت فلقیه علی علیه السلام پس ملاقات کرد پیغمبر را
امیر المومنین علیه السلام و گفت ما هاتان الرمانتان چیست آن دو
انار بر دست حق پرست تو ای پیغمبر خدا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما هذه فالنبوة لیس لک فیها نصیب
اما این انار پس او نبوت است و نیست مر ترا در آن نصیبی و بهره
و اما هذه فالعلم و اما این انار پس او علم است آنگاه پیغمبر صلعم آن
انار را بدو نیم کرد نیمه آن با امیر المومنین علیه السلم داد و نیمه خود تناول فرمود
و گفت تو شریکی مرا در این انار آنگاه ابا جعفر علیه السلام فرمود فلم یعلم
رسوله صلی الله علیه و آله و سلم حرفا الا و امره ان یعلم علیا علیه السلام

الی قلم

پس تعلیم نکرد حق تعالی پیغمبر خود را اسیح حرفی مگر که امر کرد او را که تعلیم کند
امیر المومنین را علیه السلام **مقاله بیست و ششم** در بیان آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
نزد ایشان است سلاح رسول الله و نزد ایشان است آیات انبیا و مثل سلاح
رسول الله در میان ایشان مثل تابوت سکینه در میان بنی اسرائیل است
و در روایات است **اشاره اول** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام نزد ایشانست
سلاح و متاع رسول الله از ابا بصیر روایت میکند که وی گفت از امام
همام ابا عبد الله الصادق علیه السلام که فرمود ترک رسول الله صلی الله علیه و آله
من المتاع سیفا و درعا و عنزه و بغلته البیضا الخ او رسول آن پیغمبر
خدا از متاع دنیا شمشیری بود و زرهی و استری سفید فورث ذلک
کله علی بن ابی طالب علیه السلم ثم انتهی الینا پس میراث متفرق شد
آن متروکات را امیر المومنین علی علیه السلام و بعد از امیر المومنین علیه السلام
با ائمه اهل البیت رسید ثم قال ان السلاح فوضع عنده لو وضع عند شر
خلق الله کان خیرهم پس امام علیه السلام فرمود بتحقیق که سلاح پیغمبر صلعم
دور گردانیده میشود از و شرور و قبایح با غایتی که اگر نهاده شود

آن سلاح برزد بدترین خلایق مرا به بهترین خلق جدا کرد و اشاره دوم
شیخ محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
انکه ائمه اهل البیت علیهم السلام نزد ایشان است آیات انبیا علیهم السلام
از ابی حمزه ثمالی روایت میکند که وی گفت شنیدم از امام همام
ابا عبد الله الصادق علیه السلام که میفرمود الواح موسی و عصای
او نزد ماست و ما میراث برنده پیغمبرانیم و هم شیخ رحمه الله در کتاب
کافی در باب مذکور از امام همام ابا عبد الله الصادق علیه السلام
روایت میکند که وی گفت شنیدم از ابا جعفر علیه السلام که میفرمود
انکه امام منتظر علیه السلام چون ظهور کند در مکه معظمه و خواهد که توجه کند
بجانب کوفه منادی خواهند کرد در لشکرگاه امام علیه السلام
که باید که برندارد هیچکس از شما درین راه آب را و طعام را و با امام علیه السلام
خواهد بود آن سنگی که با موسی عمران بود پس فرود نیاید در هیچ منزلی
مگر که برانگیخته شود از آن سنگ چشمه پس هر کس که گرسنه باشد از آن
آب سیری از طعام یابد و هر کس که تشنه باشد سیراب گردد پس آن چشمه
زاد ایشان باشد تا زمانی که در زمین کوفه نزول نماید اشاره سیم

شیخ محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب انکه
مثل سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان اهل البیت علیهم السلام
همچو مثل تابوت سکینه در میان بنی اسرائیل است از سعید سمان روایت میکند
که وی گفت شنیدم از امام همام ابا عبد الله علیه السلام که میفرمود
نیست مثل سلاح پیغمبر در میان ما اهل البیت مگر مثل تابوت سکینه در میان
بنی اسرائیل هر اهل بیتی از بنی اسرائیل که تابوت سکینه در میان ایشان پدید
آمدی پیغمبری بایشان داده میشد پس هر کس که سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله
در میان ایشان پدید آمد از ما اهل البیت امامت و ولایت امامت و ولایت
داده میشود بوی مقاله بیست و نهم در بیان انکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
میدانستند زمانی را که از دنیا بیرون میروند و میشناسند امامی را که
بعد از ایشان است و مرگ ایشان باختیار ایشان است و درین روایات است
روایت اول شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی
در باب انکه ائمه اهل البیت علیهم السلام میدانستند که مرگ ایشان
کی خواهد بود از امام همام ابا عبد الله الصادق علیه السلام روایت میکند
که وی گفت پدرم ابا جعفر علیه السلام شربتی از برای پدرش علی بن الحسین علیه السلام

حاضر کرد امه در شبی که از دنیا رحلت میفرمود و گفت یا ابت
اشرب هذا ای پدر من بیاشام این شربت را علی ابن الحسین علیهما السلام
فرمود یا بنی ان هذه اللیلة التی اقبض فیها ای پسر من این آن شب است
که قبض روح کرده میشوم در این شب وهی التی قبض فیها رسول الله صلعم
و این آن شب است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در این شب از دنیا
رحلت فرمود دویم شیخ رحمه الله در این باب از حسن بن الجهم روایت میکند
که وی گفت با امام همام ابو الحسن علی بن موسی علیه السلام که تحقیق که
امیر المؤمنین علیه السلام میدانست کشنده خود را و آن شبی را که کشته
میشد در آن شب و جایگاهی را که کشته میشد در آن و میفرمود چون شنید
آواز مرغابی را که در دولت سرای آنحضرت بودند صوایح تتبعها نوایح
این صیحه‌هاست که در پی درخواهد آمد از نوحه‌ها و هر چند ام کلثوم مبالغه
و الحاح نمود که امیر المؤمنین علیه السلام در آن شب در خانه نماز گذارد
و امر کند بعضی را که با جماعت مردم قیام کند قبول نکرد و ابا نمود و در آن شب
بسیار از خانه بیرون میرفت و مراجعت مینمود بی سلاح و اسباب و
بتحقیق که میدانست که ابن ملجم لعنه الله او را بقتل می آورد با شمشیر امام فرمود

دیگر کان

و ذلک کان اینها واقع بود ولیکن امیر المؤمنین علیه السلام اختیار کرد
در آن شب آنچه اختیار کرد مکرر از برای آنکه حاصل و محقق شود آنچه
حق تعالی تقدیر کرده بود **روایت دویم** شیخ محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب مذکور از امام همام ابا عبد الله
علیه السلام روایت میکند که وی گفت من نزد پدرم امام جعفر ع
بودم در روزی که از دنیا رحلت مینمود پس وصیت کرد مرا
از واجبات و مندوبات در غسل و کفن و در قبر در آمدن از برای او
پس گفتم ای پدر من نمی بینم ترا از آن روز باز که در بستر بیماری در آمدی بهتر
و خوش حالتر هیچ اثری پریشان در چهره مبارکت ظاهر نیست پس امام
جعفر علیه السلام فرمود ای پسرک من آیا نمیشنوی علی بن الحسین را علیهما السلام
که میخواند مرا از قفای این دیوار و میگوید ای محمد تعجیل نمای در کار باش شتاب
روایت سیم شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی
در باب آنکه موت ائمه اهل البیت علیهم السلام باختیار ایشانست
از امام همام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام روایت میکند که وی
فرمود حق تعالی فرستاد فتح و نصرت خود را بر امام حسین علیه السلام

در روز کربلا و در میان آسمان و زمین معلق بود و مخیر گردانید امام
حسین را علیه السلام در میان اختیار فتح و نصرت و در میان اختیار
لقای حق تعالی پس اختیار کرد امام حسین علیه السلام لقای حق تعالی را
و هم شیخ رحمه الله در کتاب کافی در باب مذکور از مسافر روایت
میکند که امام همام ابو الحسن علی بن موسی از وی سوال کرد که آیا از
درین کار بر ما همان شد گفت بلی جان من فدای تو باد پس امام علیه السلام
فرمود بتحقیق که من در خواب دیدم دی شب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
که با من گفت ای علی آنکه نزد ماست از برای خود آنچیزی را که نزد
ماست پس من اختیار کردم آنچیزی را که نزد پیغمبر بود **روایت چهارم** شیخ ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه هر یک از ائمه
اهل البیت علیهم السلام وصیت میکنند امامی را که بعد از وی خواهد بود و
آنکه این آیه ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها در شان ایشان نازل است
از احمد بن عمر روایت میکند که وی گفت سوال کردم از امام همام
ابو الحسن علی بن موسی علیه السلام از معنی قول حق تعالی ان الله یأمرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها یعنی بتحقیق که حق تعالی امر کرده شما را آنکه برسانید

امانتها

امانتها را با اهل آن امام علیه السلام فرمود ایشان ائمه اند از آل محمد صلعم
امر کرده خدای تعالی ایشان را آنکه برسانند هر یک از ائمه علیهم السلام
امامت را با امامی که بعد از وی خواهد بود **مقاله سیم** در بیان آنکه
ائمه اهل البیت علیهم السلام ارکان زمین اند و اسم اعظم با آیات
و ایشانند صادقان که خلایق را امر کرده اند که با ایشان باشند
و در وی اخبار است **خبر اول** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام ارکان
زمین اند از مفضل بن عمر روایت میکند که وی گفت امام همام ابا عبد الله
الصادق علیه السلام فرمود که آنچه آورده امیر المومنین علیه السلام فرا گیرم او را
و آنچه نهی کرده باز ایستم از آن جاری یافته از برای او از فضل و کمال
مثل آنچه جاری یافته از برای محمد صلی الله علیه و آله و مر محمد راست
فضل و زیادتی در کمال بر همه آفریدهای حق تعالی آنکس که بر وی گیرد او را
در چیزی از احکام او همچنانست که بر وی گیرد خدای تعالی و رسول او را
و رد کننده بر وی در صغیره و یا در کبیره در حد شرک آوردن بخدا و رسول
اوست امیر المومنین علیه السلام باب الله است که مردمان در می آیند

خدای تعالی مگر این باب و امیرالمومنین علیه السلم را بحق تعالی رایت
که هر که سلوک دارد دیگر این راه را آنرا بهلاکت میرسد و همچنین
جریان یافته از برای ایمه علیه السلم یکی بعد از دیگری کردانیده است
خدای تعالی ایشان را ارکان زمین و حجت بالغه او بر هر کسی که
در روی زمین و زیر زمین است **خبر دویم** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب ائمه عطا کرده حق تعالی
بائمه اهل البیت علیهم السلام از اسم اعظم از امام همام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه
روایت میکند که وی گفت بتحقیق که اسم اعظم بر هفتاد و سه حرف است
و بود نزد آصف بن برخیا از اسم اعظم مگر یک حرف پس در نوردید
زمین را و حاضر کردانید تخت بلقیس را پیش از چشم زدن آنگاه زمین
باز گشت بهمان حال که بود و نزد ما ائمه اهل البیت است از اسم اعظم
هفتاد و دو حرف و یک حرف از اسم اعظم نزد حق تعالی است که از آن
بکسی نداده و در علم غیب اوست و هم شیخ رحمه الله در این باب روایت
میکند از امام همام ابا عبد الله الصادق علیه السلام که میفرمود بتحقیق که عیسی
مریم را حق تعالی دو حرف از اسم اعظم داده بود که معجزات او از آن

دو

دو حرف بظهور میرسید و موسی کلیم را چهار حرف عطا کرده بود
و ابراهیم خلیل الله را هشت حرف و نوح نبی را پانزده حرف
و آدم صفی را بیست و یک حرف بتحقیق که حق تعالی جمع کرده همه این حروف را
از برای محمد صلعم و بتحقیق که اسم اعظم حق تعالی هفتاد و سه حرف است
و محمد را صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف عطا کرده اند و یک حرف
از آن حق تعالی بکسی نداده و در علم غیب اوست **خبر سیم** شیخ ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه فرض کرده حق تعالی
بر خلایق بودن ایشان با ائمه اهل البیت علیهم السلام از برید عجلی روایت میکند
که وی گفت سوال کردم از امام همام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
از قول حق تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
یعنی ای آنکسان که ایمان آورده اید بپرهیزید از خدای تعالی و باشید
با راستگویان امام علیه السلام فرمود ایانا عنی یعنی ما را میخواهد
و امر کرده مردمان را که با طاعت و فرمان برداری ما باشند و هم
شیخ رحمه الله در کتاب کافی از ابی حمزه ثمالی روایت میکند که وی
گفت شنیدم از ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلم که فرمود که ما رسیده که خلافت رسول صلعم

فرمود هر کس که دوست دارد اینکه زندگانی کند همچو زندگانی انبیا
و بمیرد مردنی که همچو مردن شهدا باشد و ساکن شود در بهشتی که نشانده
در جهتهای آن رحمن باشد پس باید که دوست دارد علی بن ابی طالب را
علیه السلام و دوست دارد دوستان او را و باید که اقتدا کند با امامی
که بعد از وست پس بتحقیق که ایشان عترت و اهل بیت من اند آفریده شده اند
از طینت و عنصر من عطا کرده ایشان را حق تعالی فهم و علم من وای
بر آنان که مخالفت کنند ایشان را از امت من هرگز نرساند حق تعالی شفاعت مرا

مقاله دویم در بیان آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام متوسمان اند
و بیان محمود و فضیلتی که کرده اند امت متفرسا از اکوان و در روایات

آیه اول شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام آن متوسمان اند که در کتاب عزیز مذکور است
از اسباط بن سالم روایت میکند که وی گفت روزی من نزد امام همام
ابا عبدالله الصادق علیه السلام بودم پس در آمد بر وی مردی از اهل
هیت و گفت یا امام چه میفرمایی در قول حق تعالی ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین یعنی بتحقیق که در انچه از پیش گذشت مر آینه نشانهاست از برای

المکان

جازم باشد بانچه تصدیق باید کرد اما روانش محکم بود و چون
تصدیق جازم حاصل باشد آن تصدیق مستلزم عمل صالح بود آنکه
انما المومنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم اشاره باین معنی است چه شان ایمان و باور داشتن
آن باشد که آنچه دانستنی است و گفتنی و کردنی بداند و بگوید و بکند
و آنچه از و احتراز باید کرد احتراز نماید و اینجمله عمل صالح لازم
ایمان و تصدیق مذکور است و ازین جهة در چند موضع ایمان را
با عمل صالح ذکر کرده ای که فرموده الذین امنوا و عملوا الصالحات
انست **مطلب چهارم** جمهور علماء امامیه بر آنند که حصول
ایمان کامل را که ایمان وی تقلیدی نباشد شرطست که اعتقاد
وی در هر مسئله از مسایل اصول دین مبتنی بر دلیل عقلی باشد
که نفس بر علم و ایقان یان حاصل گردد اما لازم نیست که بتقریر
دلیل و مجادله خصوم و دفع شبهه و تشکیک قادر باشد و بعضی
بر آن رفته اند که شرط نیست که اعتقاد وی در هر مسئله از
مسایل اصول مبتنی بر استدلال عقلی باشد و کافیست که اعتقاد

وی

و نبوت و امامت و معاد است و ایمان تقلیدی ایمانیست که مقرون
بدانستن معارف مذکوره بدلیل نباشد خواه که اعتقاد وی موافق اعتقاد
امامیه باشد و خواه نه و ادنی مرتبه ایمان و اسلام که شرط صحت
نماز و سایر عبادات است نزد امامیه ایمان تقلیدی است نه قایل
بکلمتین شهادت چنانکه توهم کرده اند زیرا که اسلام و ایمانی
که شرط صحت عبادت است لازم است که مقابل کفر باشد
و با وی جمع نشود و ایمان و اسلام بمعنی تصدیق مذکور است
که با کفر جمع میشود چنانکه از سابق معلوم شد و اگر از اسلام قایل
شدن بکلمتین شهادتین خواهند بشرط آنکه مقارن تصدیق مذکور باشد
تواند بود و برین تقدیر لازم آید که ایمان بمعنی تصدیق مذکور از
تتمه اسلام باشد و شرط صحت طاعات والله اعلم

مطلب سیم

محقق کامل نصیر الدین طوسی رحمه الله در کتاب اوصاف الاشراف
میگوید ایمانی که در اقدام بعمل کم از آن نشاید ایمان تقلیدی است
چه ایمان زبان تنها ضعیف را ایمانست چنانکه از آیه و ما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون معلوم است و ایمان مقلد تصدیق

محققان معتقد میشود و چون رجعت عبارت است از تعلق نفس
آدمی ببدنی که او در دنیا بوده پس رجعت تناسخ نباشد و چون
چرا جایز نخواهد بود و حاصل این تفاصیل آنست که رجعت امیر المؤمنین
و ائمه طاهرین بدنیا ببدنهای ایشان پیش از قیام قیامت در هر زمان
که باشد صحیح و ممکن است خصوص که محققان ارباب شریعت از آن
که اعدای انبیا و ائمه هدی و شهدا از ایشان پوسیده و در زیر [illegible] میشوند
و زمین از اعدای ایشان تسلط و استیلا نیست پس در زمان که باشد
تواند بود که امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام باین دنیا آیند
و با دوستان و محبان ملاقات نمایند و ایشان را یاری و مددکاری
کنند و دشمنان و معاندان را مذلت و خواری رسانند چنانکه در
آن حضرت را نصرت و یاری میدهند و دشمنان را مذلت و
خواری میرسانند و حین کمال جودات را ابیرند و مشهور در میان
طایفه امامیه آنست که چون صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور
نماید امیر المؤمنین و بعضی ائمه معصومین علیهم السلام رجعت خواهند نمود
و امداد و اعانت وی خواهند فرمود و میگویند که بعضی از مؤمنان

وهمان ایمه اهل البیت علیهم السلام که ایشان را در زندگی آرزو و
تمنای آن بوده باشد که در خدمت صاحب الزمان باشند و جان
سپاری کنند حق تعالی ایشان را در آن وقت رجعت بدنیا خواهد داد
تا نصرت صاحب الامر نمایند و جان سپاری کنند فصل ششم
اگر سایلی گوید که از آیات سابقه امکان رجعت بدنیا در امت
سابق بیرون می آید نه امکان آن در میان امت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و شیخ رحمه الله در رساله اعتقادیه از برای جواب این سوال
آورده که از طرق ایمه اهل البیت نزد ما بصحت رسیده که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یکون فی هذه الامه مثل ما یکون فی الامم
السالفه حذو النعل بالنعل والقذه بالقذه یعنی وجود و تحقق می باید در میان
این امت آنچه وقوع یافته در امتهای سابق و اگر [illegible]
همچنانکه نعل با نعل برابر است و پرهای یک تیر با یکدیگر موافق اند
مگر آنچه مستثنی باشد بدلیل این حدیث بیرون می آید رجعت و بازگشت
مردگان بدنیا در این امت نیز ممکن است مقاله هفتم در بیان اگر
ایمه اهل البیت علیهم السلام اولو الامر و حجت الله اند و طاعت

دلالت

محقق محمد بن محمد بن نعمان المفید رحمه الله در کتاب الارشاد
از ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند که وی گفت لنا اهل البیت
سبع خصال ما منهن خصله فی الناس یعنی از برای ما هفت خصلت
حاصل است که هیچ یک از این خصلتها در مردمان نتوان یافت
منا النبی صلی الله علیه و آله خیر الانبیاء از ماست پیغمبر خدا که بهترین
پیغمبران است و منا الوصی علیه السلام خیر الامه بعده علی ابن ابی طالب
و از ماست وصی پیغمبر خدا که بهترین امت است بعد از وی او علی ابن ابی طالب
است و منا حمزه اسد الله و اسد رسول الله سید الشهدا و از ماست
حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا و سید شهدا عالمیان است
و منا جعفر بن ابی طالب المزین بالجناحین یطیر بهما فی الجنه حیث یشاء
و از ماست جعفر بن ابی طالب که زینت و شرف است بدو بال که پرواز
میکند بآن دو بال در باغ بهشت هر جا که خواهد و منا سیده نساء العالمین
و از ماست فاطمه صدیقه که سیده زنان عالمیان است و منا سبطا هذه الامه
و سیدا شباب اهل الجنه الحسن و الحسین و از ماست دو فرزند پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
که ایشان سید جوانان اهل بهشت اند که آن حسن و حسین است و منا قائم آل محمد

الرّحمی بر [illegible] الله بر بنده وار ماست قایم آل محمد یعنی امام موعود
منتظر علیه السلام که مکرم گردانیده حق تعالی پیغمبر را در او وجود او

مطلب چهارم انجاکه امام علیه السلام فرمود ما اهل البیت درخت نبوت
و جایگاه رسالت ایم اشاره بکمال خلقت ایشانست که حکمت بالغه
الهی ایشان اقتضا کرده که شجره نبوت صنفی باشد مخصوص و نوعی باشد
مفرد واقع در میان آدمی و ملک و مشارک باشد با هر یک از آن
در وصفی زیرا که ایشان همچو ملایک اند در اطلاع بر ملکوت سموات
و ارضین و همچو بشر اند در احتیاج باکل و شرب و مانند آن و مثل شجره نبوت
در آنکه واقع است در میان دو نوع مرجانست که واقع در میان
معادن و نبات است و با هر یک مشارکتی دارد و اما مشارکت
با معادن پس ظاهر است و اما با نبات از آن روست که در میان
دریا میروید بشکل درختی و مثل دیگر درخت خرماست که واقع
در میان نباتات و حیوانات است اما مشابهت او با نباتات
ظاهر و هویداست و اما مشارکت او با حیوانات از آن روست
که تا گردی از درخت نر بر درخت ماده نزنند بارآور نشود

و چون سرش را ببرند از حکم ضایع گردد و در نخلستان مایل میشود
به نهالی که در و لطفی باشد و اینجمله صفات حیوانات است و دیگر
مثلها دارد و این شجره نبوت نهالی از گلشن ابراهیم خلیل الله است
علیه السلام که سرسبزی از جویبار نوح نبی ع یافته چنانکه از آیه وافی
هدایت و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب
مستفاد میگردد پس ائمه اهل البیت و اگرچه از جهت بدن همچو بشر اند
اما از جهت روحانیت همچو ملک اند و حق تعالی ایشان را تایید فرموده
بقوت روحانی چنانکه در حق عیسی علیه السلام فرموده و ایدناه
بروح القدس و در شان سید انبیا فرموده نزل به الروح الامین علی قلبک
و تایید ائمه اهل البیت علیهم السلام بقوه روحانی از آن جهت است
که قبول علوم و معارف از ملایک نمایند و از جهت بشریت
بخلایق رسانند پس نسبت ائمه اهل البیت علیهم السلام با سایر مردمان
همچو نسبت مردمان باید با سایر حیوانات و همچو نسبت دل باشد
با سایر جوارح و نسبت علوم ایشان بعلوم خلایق همچو نسبت نور آفتاب
باید بنور بصر که نور بصر بی نور آفتاب اشیا را نتواند دید و اینست

که ائمه اهل البیت علیهم السلام شجره نبوت اند که حق تعالی ایشان را
امام امت و واسطه هدایت خلایق گردانیده مطلب چهارم آنجا که
امام علیه السلام فرمود که محل آمدن و رفتن ملایک ایم میتواند بود که
اشاره باشد باینکه ائمه اهل البیت علیهم السلام محدثان اند که ملایک
با ایشان می آیند و سخنان با ایشان میرسانند اما بر ایشان معاینه ظاهر نمیشود
شیخ کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی
در باب فرق میان رسول و نبی و محدث از زراره بن اعین روایت
میکند که وی گفت من سوال کردم از امام همام ابا جعفر محمد بن علی الباقر ع
از قول حق تعالی و کان رسولا نبیا که نبی کدام و رسول کدام است
امام فرمود النبی الذی یری فی المنام و یسمع الصوت و لا یعاین الملک
نبی شخصیست که در خواب بیند و آواز شنود و مشاهده ملک ننماید
و الرسول الذی یسمع الصوت و یری فی المنام و یعاین الملک
یعنی رسول شخصیست که آواز شنود و خواب بیند و مشاهده ملک نماید
زراره میگوید که سوال کردم که امام را چه مرتبت است ازین مرتبها
پس امام علیه السلام در جواب فرمود که یسمع الصوت و لا یری

ولا یعاین

ولا یعاین می شنود آواز را و در خواب نمیبیند و مشاهده ملک
نمینماید بعد از آن این آیه را خواند و ما ارسلنا من رسول و لا نبی
و لا محدث و میتواند بود که مراد آن باشد که ملایک را در خانه ایشان
آمد و شد بود و کتاب حکمت در رود بخانه ایشان بحکم واذکرن ما یتلی
فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة تلاوت میفرمودند مطلب پنجم آنجا که
امام علیه السلام فرمود و ما خانه رحمتیم میتواند بود اشارت باشد
برحمت نبوت و حضرت رسالت منقبت که بحکم و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین رحمتی شامل عالمیان و نعمتی مشتمل جهانیانست در خانه ایشان
نازل گشته انجا بظهور آمده و میتواند بود که مراد آن باشد که وجود
با جود ائمه هدی واسطه فیض و رحمت عالمیان است شیخ ابو جعفر
محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام
از امام همام ابو الحسن علی بن موسی علیه السلام روایت میکند و آنحضرت از آبای
کرام خود تا امیر المومنین علیه السلام که فرمود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم گفت که جبرئیل ع مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید علی ابن ابی طالب
حجتی و دیان دینی یعنی علی ابن ابی طالب حجت منست بر خلایق و مقرر کننده

دین من است اخرج من صلبه ائمة یقومون بامری و یدعون الی
سبیلی بیرون خواهیم آورد از صلب ایشان امامان که بر پای دارند
امر مرا و بخوانند خلایق را براه من بهم ادفع البلاء عن عبادی
بسبب وجود ما وجود ایشان باز میگردانم بلاها را بندگان خود
وبهم انزل رحمتی بوسیله ایشان فرو میفرستم رحمت خود را بر عالمیان
مطلع ششم الحاکه امام علیه السلام فرمود ما معدن علم و کان دانشیم
اشاره بآنست که علوم و معارف الهیه در فطره و جبله ائمه هدی
علیهم السلام مرکوز است همچنانکه آتش در ش برگ و همچنانکه مدرک است
درخت خرما در استخوان خرما و همچنانکه آب در اندرون زمین و
روغن در اندرون شیر و بیرون آمدن این علوم در باطن و معارف
ایشان بظاهر موقوف بر تعلیم بشریت نیست زیرا که ایشان صاحب
نفوس قدسیه اند و بمجرد توجه ایشان بمعلومیت اسیاان علوم
و معارف از قوه بفعل می آید و هر چند فطره خلایق بر حکم فطرة الله التی
فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس
لا یعلمون بر علوم و معارف مجبول است بر حسب استعداد خلایق

اما از قوه بفعل نشو اید آمد مگر بواسطه انبیا و هدایت ائمه هدی و سعی تمام
واجتهاد و ما لا کلام و اقراری که بنی آدم بربوبیت حق تعالی کرده اند
در هنگام سوال الست بربکم و عهد و میثاق که استوار کرده شده از
در آن زمان راجع بعلوم و معارف جبلی میشود و اگر چه بزبان مقال
در مقام ابا و استناع باشند و این بآنست جواب و لئن سألتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله و این بآیت کتابه اولئک
کتب فی قلوبهم الایمان و حدیث کل مولود یولد علی الفطرة
نیز از اینحال خبر میدهد و مردمان نسبت با علوم و معارفی که در جبلت
ایشان مرکوز است دو نوع است نوعی آنست که بسعی و اهتمام تمام
آن علوم و معارف که در جبلت ایشانست از قوه بفعل می آید و
از ادراک مینماید و حال ایشان بحال شخصی ماند که حامل شهادتی بوده
و فراموش کند و بعد از جست و جوی بسیار بیاد کرشود دارایی میتواند بود
و حق تعالی در بسیاری از مواضع قرآن میفرماید لعلهم یتذکرون و لیتذکر
اولوا الالباب و نوعی دیگر آنست که اهمال در اعمال میکنید و مشغول تذکر
آن نشود و آیه کریمه وادکر والاید کردن اشاره بحال بر بلال الیان است

در عیب تذکر در امثال و اذکروا نعمة الله علیکم و مشاهده الذی
والحکم به و در نظایر ولقد یسرنا القرآن للذکر از برای تحصیل اسباب
بعلوم و معارفی است که در جبلت ایشان و در فطرهٔ ایشان
منطوی است و آنچه حکما گفته اند که تعلیم و تعلم در حقیقت چیزی را از
بیرون آدمی به درون نمی آورد بلکه حجاب بر میدارد و تا چیزی که در
نفس آدمی حاصل بوده و بحر حجاب چیزی در میان بوده و یا صیقل
میدهد آینه را تا ظاهر شود آن صفا و جلا که در حقیقت آینه مرکوز است
و هذا ظاهر لمن نظر بعین عقله **مقاله سیم** در بیان آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
آن هدایات و آن علامات و آیات اند که در قرآن مجید و فرقان حمید
اشاره بانها واقع است و در و تقریر است **تقریر اول** کلام شیخ کامل
محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام ایشانند آن راه نمایان که قرآن مجید
مذکور است میگویند که امام همام اباجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
در معنی قول حق تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی ای محمد
مگر بیم دهنده است و از برای هر قومی راه نماینده ایست فرمود المنذر

الوالام

رسول الله آن بیم دهنده رسول خدا است و لکل زمان منا هاد یهدیهم
الی ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و از برای هر زمان از ما اهل البیت
هادی و راه نماینده است که هدایت میکند امت را بانچه پیغمبر ما را
از خدای تعالی آورده و هم الهدی من بعده علی ثم الاوصیاء
واحد بعد واحد آن راه نماینده کان از بعد پیغمبر علی بن ابی طالب است
و بعد از او اوصیا اند یکی بعد از دیگری **تقریر دوم** شیخ محقق ابوجعفر
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
که آن علامات اند در آیه و علامات و بالنجم هم یهتدون مذکور است
آورده که داود جصاص گفت شنیدم از امام همام اباعبدالله الصادق ع
در معنی قول خدای تعالی و علامات و بالنجم هم یهتدون یعنی بنشانها است
و بستاره ایشان راه یافته می یابند که فرمود نحن العلامات و النجم رسول الله
ماییم ائمه اهل البیت آن علامات و نشانها و حضرت رسالت پناه صلعم
آن ستاره هاست که بان راه یافته میشود **تقریر سیم** شیخ کامل محقق ابوجعفر
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه ایشانند که حق تعالی
در کتاب مجید آورده ائمه اهل البیت اند علیهم السلام از داود قطا روایت میکند

که وی گفت سوال کردم از امام همام ابا عبدالله الصادق علیه السلام
از قول حق تعالی که وما تغنی الآیات والنذر عن قوم لا یؤمنون یعنی بی نیاز
نمیکردانند و باز نمیدارند ایتها که بیم کنندگان اند عذاب را از قومی که
ایمان نمی آورند بخدا و رسول و امام علیه السلام فرمود الآیات
الائمه والنذر الانبیاء علیهم السلام مراد از آیات ائمه اند و مراد
از نذر بیم دهندگان انبیا اند و از امام همام ابا جعفر محمد بن علی الباقر
علیه السلام روایت میکنند در معنی قول حق تعالی کذبوا بآیاتنا کلها
یعنی باور نکردند نشانهای ما را همه آن نشانها را فرمود یعنی الاوصیاء کلهم
این آیات اوصیا اند همه اوصیا و از ابی حمزه ثمالی روایت میکنند که وی گفت
روزی با امام همام ابا جعفر علیه السلام گفتم جعلت فداک جان من فدای
تو باد ان الشیعه یسئلونک عن تفسیر هذه الآیه عم یتساءلون عن النبأ العظیم
یعنی بدرستی که شیعه شما سوال میکنند تر از تفسیر آیه عم یتساءلون
عن النبأ العظیم یعنی از چه چیز سوال میکنند از آن خبر بزرگ امام علیه السلام فرمود
ذاک الی ان شئت اخبرتهم وان شئت لم اخبرهم معنی آیه با من است
اگر خواهم ایشان را از آن خبر میدهم و اگر خواهم ایشان را از آن خبر ندهم .

ثم قال

ثم قال ولکنی اخبرک بتفسیرها بعد از آن امام علیه السلام فرمود
ولیکن خبر میدهم از تفسیر آن آیه گفتم جان من فدای تو باد از چه سوال میکنند
امام علیه السلام فرمود هی فی امیر المؤمنین علی علیه السلام این آیه
در شان امیر المؤمنین است علیه السلام کان امیر المؤمنین علی علیه السلام
یقول ما لله آیه هی اکبر منی ولا لله من نبأ اعظم منی همواره امیر المؤمنین ع
فرمود که نیست مر خدای تعالی را هیچ آیتی که بزرگتر از من باشد و نیست
مر خدای تعالی را هیچ خبری که بزرگتر از من باشد و در اکثر خبرها [illegible]
که ظاهر سیاق آیه در آن ناظر است که مراد از نبأ عظیم قیامت و
احوال آن باشد اما چون شیخ کامل محقق که از اعاظم روات و ثقات
ائمه اهل البیت علیهم السلام است از امام معصوم علیه السلام
چنین روایت میکند معلوم میشود که مراد خلاف ظاهر است و در این
چندان استبعادی نیست چه بسیاری از آیات قرآنی به تفسیر معصوم بر
خلاف ظاهر محمول شده باتفاق مخالفان مقاله [illegible] در بیان آنکه
ائمه اهل البیت علیهم السلام ایشانند راسخان در علم و ایشانند جامع علم
قرآن و ایشانند که در قرآن بعلم و دانش ستوده شده اند و در این چند آیت

تحریر اول شیخ کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب
کافی در باب انکه ائمه اهل البیت علیهم السلام ایشانند راسخان در علم
از برید عجلی روایت میکند که وی گفت از امام همام ابی جعفر محمد بن علی الباقر
و ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام شنیدم که در معنی قول
حق تعالی و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یعنی نمیداند
تاویل متشابهات قرآن را مگر حق تعالی و راسخان در علم فرمودند
فرسول الله افضل الراسخین فی العلم پس رسول خدا فاضلترین
راسخان در علم است قد علمه الله جمیع ما انزل الله علیه من التنزیل والتاویل
یعنی بتحقیق که تعلیم کرده حق تعالی پیغمبر را همه انچه فرستاده است بر او
از تنزیل و ما کان الله لینزل علیه شیئا لم یعلمه تاویله [illegible] نبود
حق تعالی که فرو فرستد بر پیغمبر چیزی را که دانا نکرداند
او را بتاویل وی و اوصیاؤه من بعده یعلمونه کله و اوصیا او از بعد
او میدانند تاویل ان را همه آن والقرآن عام و خاص و محکم و متشابه
و ناسخ و منسوخ والراسخون فی العلم یعلمونه و قرآن عام و خاص
میباشد و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ میباشد و راسخان در علم

نیکو میدا

نیکو میدانند از تحریر دوم شیخ کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب انکه جمع نکرده است علم قرآن را
همه آن مگر ائمه اهل البیت علیهم السلام و ایشانند که میدانند معنی قرآن را
همه از عمرو بن ابی مقدام روایت میکند و او از جابر روایت میکند
که گفت شنیدم از امام همام ابو جعفر علیه السلام که میفرمود
ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب دعوی میکند
هیچکس از مردمان انکه او جمع کرده علم قرآن را همه آن همچنانکه خدای تعالی
فرستاده مگر کسی که کذاب و دروغگو باشد و ما جمعه و حفظه کما انزل الله
الا علی بن ابی طالب والائمة من بعده و جمع نکرده علم قرآن را و یاد نداشت
انرا انچنانکه خدای تعالی فرستاده بود مگر علی بن ابی طالب و ائمه اهل البیت
علیهم السلام که بعد از وی بوده اند و از عبدالرحمن بن کثیر روایت میکنند
که وی گفت روزی نزد امام همام ابا عبدالله الصادق علیه السلام
این آیه خوانده شد قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل
ان یرتد الیک طرفک یعنی گفت انکسی که نزد او است علم کتاب با سلیمان
و مراد اصف بن برخیا است که من می آورم از برای تو تخت بلقیس را

پیش از آنکه چشم خود بر هم زنی عبد الرحمن بن کثیر گفت فوضع ابا عبد الله علیه السلام یدیه اصابعه و وضعها علی صدره میان انگشتان خود را گشاد و بر سینه خود نهاد و فرمود و الله عندنا علم الکتاب کله یعنی بخدا سوگند که نزد ماست علم کتاب همه آن و از برید عجلی روایت میکنند که وی گفت سوال کردم از امام همام اباجعفر علیه السلام از معنی قول حق تعالی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بگوی ای محمد که بسنده است خدای تعالی که گواه باشد در میان من و در میان شما آنکس که نزد اوست علم و دانش کتاب امام علیه السلام فرمود ایانا عنی و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی صلی الله علیه و آله ما را که ائمه اهل البیت ایم خواسته علی بن ابی طالب علیه السلام اول ما و افضل ما و بهترین ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

تحریر سیم شیخ کامل محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب اینکه آنکسان که ستوده ایشان را حق تعالی بعلم و دانش در کتاب خود ائمه اهل البیت اند علیهم السلام از جابر بن عبد الله روایت میکند که وی گفت امام همام اباجعفر علیه السلام در معنی قول حق تعالی

قل هل

قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی بگو ای محمد که هیچ برابر باشند آنکسان که میدانند و آنکسان که نمیدانند که بتحقیق که پند گیرند میشوند و یاد می آورند مگر کسانی که خداوند عقل باشند فرمود نحن الذین یعلمون و اعداونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب مائیم آنکسان که میدانند و دشمنان ما آنکسانی که نمیدانند و شیعه و دوستان ما اند خداوندان عقل

مقاله دویم در بیان آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام وارثان علم اند بعضی از بعضی و وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمیع انبیا و اوصیا اند و ایشان اهل ذکر که خلایق مامورند که آنچه ندانند از ایشان بپرسند و در و تصویر آنست

تحریر اول شیخ کامل محقق ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب اینکه ائمه اهل البیت علیهم السلام وارثان علم اند بعضی از بعضی از زراره بن اعین و فضیل بن یسار روایت میکند و ایشان از امام همام اباجعفر علیه السلام روایت که فرمود ان العلم الذی انزل مع آدم علیه السلام لم یرفع و العلم یتوارث بدرستی که علمی که فرو فرستاده شده بود با آدم علیه السلام بآسمان برده نشد و بعضی از بعضی میراث میبردند و کان علیا عالم هذه الامه

بود امیر المومنین علی علیه السلام عالم این امت و انه لم یهلک منا
عالم قط الا خلفه من اهله من علم مثل علمه او ما شاء الله و بتحقیق که
هلاک نشد از ما هیچ عالمی هرگز مگر که باز گذاشت از اهل خود کسی را که عالم
بود مانند او به علم وی یا بآن قدر که حق تعالی خواسته باشد **حدیث دویم**
شیخ کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب
کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام وارثان علوم اند
بعضی از بعضی از علی بن النعمان روایت میکند که وی رفع کرد حدیث
را بامام همام ابا جعفر علیه السلام که فرمود یمصون الثماد و یدعون النهر
العظیم میمکند دریاها را و میگذارند نهر بزرگ را ان الله عز و جل
جمع لمحمد علیه السلام سنن النبیین من آدم الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بتحقیق که حق تعالی جمع کرده از برای محمد سنتهای پیغمبران را از آدم تا
محمد صلی الله علیه و آله قیل له و ما تلک السنن سوال کردند از امام علیه السلام
که مراد از سنن چه چیز است امام علیه السلام فرمود علم النبیین باسرهم
علمهای پیغمبران است همه علمهای ایشان و ان رسول الله صیر ذلک کله
عند امیر المومنین علیه السلام بتحقیق که پیغمبر خدا گردانیده آن علوم را همه

ان نزد

ان نزد امیر المومنین علی علیه السلام مردی گفت ای پسر رسول خدا ای
پس امیر المومنین علی عالمتر باشد از بعضی انبیا امام علیه السلام فرمود
اسمعوا ما یقول بشنوید که چه میگوید این مرد ان الله یفتح مسامع
من یشاء و انی حدثته بدرستی که حق تعالی میگشاید گوشهای آنکس را
که میخواهد از برای سخنان خود و اقول ان الله جمع لمحمد علم النبیین و انه
جمع ذلک کله عند امیر المومنین علیه السلام و هو یسئلنی اهو اعلم
ام بعض النبیین میگویم که حق تعالی جمع کرده از برای محمد صلی الله علیه و آله
علم همه پیغمبران را و پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانیده آن همه علوم را
نزد امیر المومنین علی علیه السلام و او سوال میکند مرا که آیا او
عالمتر باشد یا بعضی از پیغمبران **حدیث سیم** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام
ایشانند اهل ذکر که حق تعالی خلایق را امر کرده که از ایشان بپرسند
الحمد لله از عبد الله بن عجلان روایت میکند که وی گفت پرسیدم
از امام همام ابا جعفر علیه السلام که در معنی قول حق تعالی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پس سوال کنید از اهل ذکر اگر نباشید

که نداند خبر فرموده‌اند که محمد صلی الله علیه و آله و نحن المسئولون
ذکر در این آیه محمد است صلی الله علیه و آله و اهل ذکر ماییم که ائمه اهل البیت ایم
باید که سوال از ما کنند آنچه ندانند و امام علیه السلام در معنی قول حق تعالی
و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون و بتحقیق که قرآن ذکر است
از برای تو و از برای قوم تو ای محمد و زود باشد که سوال کرده شوید
ایشان یعنی نحن المسئولون یعنی ما را خواسته و ما اهل ذکریم و ما سوال
کرده خواهیم شد حدیث چهارم شیخ کامل ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
در کتاب کافی در باب مذکور از ارشاد روایت میکند که وی گفت
سوال کردم از امام همام ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام و گفتم جانم
فدای تو باد چیست معنی قول حق تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون امام علیه السلام فرمود نحن اهل الذکر و نحن المسئولون
ماییم اهل ذکر ماییم آن سوال کرده شدگان گفتم فانتم المسئولون یعنی آیا شما
پس شما سوال کرده شدگان باشید و ما سوال کنندگان امام علیه السلام
فرمود بلی آنگاه گفتم حق علینا ان نسئلکم یعنی سزاوار است ما را
آنکه سوال کنیم از شما امام علیه السلام فرمود بلی آنگاه گفتم حق علیکم

ان تکونوا

شرایع انبیا معلوم شده که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاده که امت
خود را دعوت کند به اقرار به وجود واجب الوجود و تکلیف
نماید بر اقامت دلیل بر وجود واجب بلکه مبعوث شده اند به دعوت
خلایق به توحید واجب و اقامت دلیل بر آن و امتثال اوامر و نواهی
الهی و شک نیست که توحید و عبادت متفرع بر وجود حق است
پس اگر معرفت وجود واجب کسب حاصل بودی هر آینه در بعثت
امر معرفت وجود واجب واقع بودی بلکه آن را اصلی از اصول
دین شمردندی و حال آنکه در کلام الهی امر به معرفت وجود واجب وارد
نگشته بلکه آن را از بدیهیات عقول شمرده اند و زعم ایشان آنکه
فطرة هر عاقل بالغ معرفت آن مجبول است موقف نهم بعضی ازین
طایفه در معنی آیه فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس
علیها فرموده اند که از جمله امور فطریه که مردمان بر معرفت آن
مفطور اند و هیچ فطرة از معرفت آن خالی نیست وجود واجب الوجود است
و اگر معاندی خواهد که این معرفت را از فطرة مردمان بر دل برد نتواند
و اشاره بدین معنی است آنچه فرموده لا تبدیل لخلق الله یعنی از آنچه موفق

و امثال آن از فطرت مردمان شوانکرد اما بیشتر مردمان که در حجاب
جهل و کفر اند نمیدانند که این معرفت فطری ایشان است و کسی قادر بر تغییر آن
نیست و فقره و لکن اکثر الناس لا یعلمون اشارت باین معنی است
موقف دهم گروهی ازین فرقه میگویند که آیه و اذ اخذ ربک من بنی
آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی
دلالت میکند بر آنکه بنی آدم در جبلت خود شناسا شده اند با آنکه
ایشان را پروردگاری هست روزی دهنده که پرورش ایشان نماید
و از حد طفولیت و نقصان بحد کمال عقل و منتهای عرفان رسند
و این شناسائی در نفس هر مومن و کافر هست و بیان اقرار ایشان و آن
اقرار نفوس ایشان است بزبان روحانی بسبب علمی که در عقول ایشان
مرکوز است نه بزبان جسمانی از اینجاست که حق تعالی فرموده و لئن سالتهم
من خلق السموات و الارض لیقولن الله چه مومنان بزبان حال و مقال
باین قول اعتراف دارند و کافران بزبان حال و بمقتضای علومی
که در عقول ایشان مرکوز است باین قول اعتراف دارند و شاید که بعضی
از اهل عناد چون ایشان را اضطراری روی نماید بزبان قال نیز بحق اقرار

اقرار

اعتراف نمایند چنانکه از آیه کریمه ثم اذا مسکم الضر فالیه تجارون مفهوم
و مستفاد میشود که چون آدمی بمحنت و بلائی مبتلا گردد و دوا او را
از اسباب ظاهره امید بجائی نباشد درین حال اعتقاد بوجود واجب
که در عقول ایشان مرکوز است ظهور و بروز میکند و با او التجا میبرد
و هر چند معاند باشد بزبان قال نیز اقرار بوجود واجب می آورد
چه بعضی از ارباب عناد متنبه شده اند که ایشان را اعتقاد بوجود
صانع بوده و در حال نزاع با مخالفین جحد و ابهاد استیفها الفهم
ظلما و علوا مطابق احوال ایشان بوده و باین معرفت طریق جحود و عناد
مسلوک میداشته اند **موقف یازدهم** صاحب تفسیر کبیر آورده
که جمعی از منکران وجود واجب غرض شان که از اهل دریا بودند ایشان را
ملاقاتی با امام همام ابی عبدالله الصادق علیه السلام اتفاق افتاد از
امام علیه السلم استکشاف و استعلام از هستی خداوند ذو الجلال و الاکرام
مینمودند امام علیه السلم فرمود که شما در اوقاتی که راکب بحر بوده اید هرگز
شده اید و بختی در دریا مبتلا شده اند که شدید روزی باد مخالف بحرکت
و طوفان عظیم پیدا شد در آن میان کشتی بشکسته شد و ملاحان و اهل کشتی

غرق شدند ما چنگ در تخته پاره زدیم و بوسیلهٔ آن از بعضی مهالک
نجات یافتیم از شدت طوفان آن پاره چوب از دست ما برفت
و در تلاطم امواج مبتلا شدیم و یک دو نفس بیش نمانده بود که ناگاه
بساحل نجات رسیدیم امام علیه السلم فرمود که در زمانی که کشتی
بسلامت بود و ملاحان در محافظت آن بودند اعتماد بر کشتی و ملاحان بود
و چون کشتی شکسته شد و ملاحان هلاک شدند اعتماد بر آن چوب پاره بود
و چون آن چوب پاره از چنگ شما بیرون رفت شما تن بهلاکت
نهاده بودید یا هنوز امید رستگاری بود گفتند امید رستگاری بود امام علیه السلام
فرمود در آن وقت امید رستگاری از که میداشتید ایشان خاموش
و متامل شدند امام علیه السلم فرمود صانع کسی است که در آن وقت
باو امیدوار بودید و شما را از غرق نجات بخشید ایشان را از
تنبیه امام علیه السلم معلوم شد که معرفت واجب الوجود در جبلت ایشان
مذکور بوده و از طریق روحانیت بوجود واجب معترف بوده اند
و از اعتراف خود و اهل ابحر **موقف دوازدهم** چون هر معتقد این طایفه
برائت ذمه بتقلید حاصل نیست زیرا که در مواضع متعدده از شرع

وارد بوده

وارد شده انجا که فرموده قل انظروا و ادلهم تفکروا و جمع کثیر از علما
امر امتثال نظر در معرفت وجود واجب دانسته اند پس درین طریق برائت
یقینی حاصل نباشد و در طریق اول برائت یقینی حاصل است بنا بر این
محققان علماء امامیه این طریق را مسلک صدق و صواب دانسته
نظر در معرفت وجود واجب را از تتمه توحید شمرده اند پس اگر مکلف
وجود واجب را بدلیل نداند ایمان و طاعات وی مقبول و نافع
نباشد و موجب خلاصی وی از عقوبت دایمی نشود **مقاله پنجم**
در صفات ثبوتیه و سلبیه که معرفت آنها بدلیل از تتمات
توحید خاص ائمه اهل البیت است علیهم السلم و بی معرفت مذکوره
بدلیل ایمان و طاعات مکلف نافع و مقبول نیست و در وی چند مبحث است
مبحث اول بر ارباب عقول سلیمه مخفی نیست که حقیقت مماثله در
عرف شرع اشتراک دو چیز است در ذات و حقیقت چون اشتراک
زید و عمرو در انسانیه واحده و هر یکی را شریک دیگر خوانند
و نزد علماء اهل البیت علیهم السلم واجب الوجود را با هیچ موجودی
اشتراک در ذات و حقیقت نیست پس او را مانندی با هیچ موجودی

از موجودات نباشد چنانکه مضمون حقایق مشحون لیس کمثله شیء از آن افصاح
مینماید پس غایت معرفت ما ذات حق تعالی را آن تواند بود که
در اندیشه در آوریم جمله موجودات را خواه محسوسات و خواه
معقولات و خواه جواهر و خواه اعراض و بدانیم که ذات حق تعالی
از جنس ایشان نیست و مانند یکی از ایشان ندارد و این معرفت بنا بر جمیع صفات
سلبیه است زیرا که هر موجود که در اندیشه در آید حق تعالی آن موجود
نباشد پس حق تعالی جسم نباشد و جوهر نباشد و عرض نباشد و همچنین
قیاس با او موجودات اینست معنی آنچه امام همام ابا عبد الله ع
فرموده کل ما خطر ببالک فهو منزه عن ذلک یعنی هر آنچه در آید
در اندیشه تو از صور اشیا پس حق تعالی از آن منزه است و همرا
و مخفی نیست که حق تعالی معرفه بصفات سلبیه بر وجهی که تو بیان از
تمه توحیدی است که معتبر نزد ائمه اهل البیت علیهم السلم و اگر
مکلف قایل بآن توحید نباشد مدعی ایمان و سایر طاعات وی
نافع نباشد و موجب خلاصی او از عقوبت دایمی نشود و این غیر توحیدی است
که عامه اهل اسلام بآن قایل اند و شرط صحت نماز و سایر عبادات است

مبحث دوم

مبحث دوم صفات ثبوتیه حق تعالی چون علم و قدرة و اراده
و حیات و غیر آن بر منهاج ائمه اهل البیت علیهم السلم عین ذات اند
پس بنابرین ما معتقد داریم و میگوییم که ذات ما نند بهیچ موجودی نیست
صفات عین ذات نیز مثل و مانند بهیچ موجودی نخواهد بود و این توحید
صفات نیز از جمله توحید است که نزد علماء امامیه معتبر است
و اگر مکلف از این دلیل بترا اند از رتبه مومنان بیرونست و مستحق عذاب
دایم میشود و غیر توحید عامه است که شرط صحت عبادات است
پس ذات و صفات و حقیقت حق تعالی بحقیقت معلوم بشر نتواند شد
اینست معنی آنچه امیر المومنین علیه السلم فرموده العجز عن درک الادراک
ادراک یعنی عجز از دریافتن فهم و ادراک ذات و صفات آنحضرت
و همانا که فقره و لا یحیطون به علما اشاره باین معنی است **مبحث سیم**
بعضی از ارباب عدل و توحید گفته اند که تنزیه حق تعالی بصفات سلبیه
فاضلتر است از توصیف حق تعالی بصفات ثبوتیه زیرا که تنزیه
ذات و صفات حق تعالی را در ذات و صفات مخلوقات توحید
و یکتائی حق تعالی در ذات و صفاتست و نفی امور یست که لایق بذات

وصفات الهی را از غایت ادراک [illegible]

وصفات حق تعالی نباشد اما اسمای حق تعالی بصفات ثبوتیه از شائبه تشبیه
خالی نیست زیرا که بعد از رجوع بوجدان هر کس را معلوم است که از
لفظ عالم و قادر و امثال آن علم و قدرتی فهم میکنند که ایشان را حاصل است
وانمعنی را بر وجه اتم اکمل از برای واجب تعالی ثابت میکنند و درین امر
مطلب اثبات مثل و مانند است صفات حق تعالی را که عین ذات اوست
و بدین جهه ارباب عدل و توحید را درین مقام تامل و تفکری هست چنانچه
بعضی در توحید صفات ذاتیه حق تعالی مدرک و مفهوم میشود

مبحث چهارم بزرگی از ارباب عدل و توحید در مقام مناجات
با قاضی الحاجات فرموده یا من اذا وصفته جعلت له شریکا و انی
اصفته جعلت له کفوا یعنی ای کسی که چون صفت میکنم او را میترسم
که شریک گردانیده باشم او را با ممکنات در صفات ایشان و اگر وصف
نمیکنم او را میترسم که با انکار صفات کمال او کافر شده باشم
و بعضی دیگر فرموده اند یا رب ثنائی علیک جفاء و فائی ان اثنیت
علیک وصفتک باوصف بغیرک و ترکی الثناء علیک لوم لانی
ان لم اثن علیک کتمت خیرک یعنی یا رب خدایا ثنای من ترا جفاست

واکه

چرا که اگر ثنا میکنم ترا هر آینه وصف کرده ام ترا بآنچه وصف کرده ام
بان غیر ترا و ترک ثنای من ترا عیب و نقصان نیست زیرا که اگر ثنا نگویم ترا
پوشانیده باشم خیر و کمال ترا

مبحث پنجم بعضی اکابر از ارباب عدل
و توحید در تنزیه صفات ثبوتیه الهیه میگویند که حق تعالی با هیچ
موجودی مشارکت در معنی از معانی و در حالی از احوال ثبوتیه نیست و
منزه حق تعالی بصفات ثبوتیه راجع بنفی اضداد آن صفات میشود
و مراد از عالم و قادر در وصف حق تعالی آنست که جاهل و عاجز نیست
شیخ ابوجعفر بابویه قمی رحمه الله علیه در رساله اعتقادیه میگوید که مراد
ما از صفات ثبوتیه حق تعالی نفی اضداد آن صفات است پس معرفت
حق تعالی میتوان نمود که بطلب صفات و نفی اعتبارات که در ذات او نه
هر عاقلی برآید نظم پاک از آنها که جاهلان گفتند ⁂ پاکتر زانکه عاقلان گفتند

مبحث ششم محقق کامل نصیر الدین محمد طوسی قدس سره در بعضی از تصانیف
خود این مذهب را منسوب بحضرت امام همام ابا جعفر محمد ابن علی الباقر
علیه السلم گردانیده میگوید که امام همام علیه السلم فرموده کلما میزتموه
باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم و لعل النمل

واینه مقدره ولعل النمل الصغار یتوهم ان الله تعالی زبانیتین فان ذلک

کمالها و یتوهم ان عدمها نقصان طس لا یتصف بهما کذا حال العقلا

فیما یصفون الله تعالی به یعنی هر آنچه برگزیده او نام افهام شماست

که بآن شما میگوئید و وصف میکنند حق تعالی را در لطیفترین و قیقترین

آن معانی و صفات پس بتحقیق که آن معانی و صفات مخلوق و مصنوع

حق تعالی است مانند شما وان صفاتی است که باز میگردد بشما

و حق تعالی آفریننده و بخشنده اوست و شاید که مورهای خرد

گمان برند که حق تعالی را دو قرن است بنابر آنکه دو قرن کمال ایشانست

و توهم ایشان آنکه نابودن آن عیب و نقصانست کسی را که متصف

بان نباشد همچنین است حال عاقلان در هر آنکه وصف میکنند حق تعالی

را بآن این کلام حقایق نظام چنان فهم کرده اند که حق تعالی را با جمیع

موجودی مشارکت در معنی از معانی ثبوتیه نیست و صفات حق تعالی

در اینها شبیه مخلوق نتوانند آمد و اشتراک ایشان بمجرد لفظ است

پس حق تعالی را هر صفت ثبوتی که می ستایند در حقیقت راجع بنفی

اضداد آن صفت است والا وصف حق تعالی بصفات مخلوقات

کرده باشند

کرده باشند **مبحث هفتم** علامه دوانی رحمه الله میگوید که این سخن

رسی ایست که صادر گشته از مصدر و مورد تدقیق یعنی امام همام ع

اما چون تکلیف بمعرفة الله بحسب وسع و طاقت بشر است و ادراک

صفات حقیقیه حق تعالی در وسع بشر نیست بنابرین مکلف شده اند بمعرفت

حق تعالی بصفاتی که در خود مشاهده نموده اند با سلب نقصانی که با شی

باشد از انتساب آن صفات بایشان و مکلف نشده اند بمعرفت

حق تعالی بصفاتی که بآن موصوف است و از امثال و مناسبی در خود

نیست و جمع میان منطوق من عرف نفسه فقد عرف ربه و مفهوم و ما قدروا الله

حق قدره برین وجه نموده و بر ارباب هوش پوشیده نخواهد بود که این

سخن از شرب شریعت دور است زیرا که مکلف بودن باعتقادی که

مطابق واقع نباشد مناسب شریعت نیست و با غرض ارباب توحید

که اینجا بحث ذکر یافته ملایمتی ندارد **مقاله ششم** در بیان عدالت

حق تعالی بمعنی که خاص ائمه اهل البیت علیهم السلم و متابعان ایشان از ارباب

عدل و توحید است و ایمان و طاعات بی معرفت آن بدلیل با عمل

مقبول نیست و غیر عدالت مطلقه است که شرط صحت ایمان و طاعات

و در وجه چند مسلک است **مسلک اول** بر ارباب فطرة پوشیده نماند
که عدل حق تعالی که مدار احکام افعال الهی بر آنست و امامیه از ا
اصلی عظیم از اصول دین گرفته اند بنا بر آنکه قواعد اسلامیه بلکه قواعد
همه دین و ملتها مبنی بر آن تمام میشود عبارت از آنست که هر فعلی که طبع سلیم
و فهم مستقیم بدیهه یا بنظر صحیح حکم کند که صدور آن فعل از حق
تعالی ظلم و جور است مر امامیه ممتنع دانند که آن فعل از حق تعالی
صدور یابد و هر فعلی که طبع سلیم و فهم مستقیم بدیهه یا بنظر صحیح
حکم کند که ترک آن فعل از حق تعالی جور و ظلم است صدور آن فعل
از حق تعالی واجب و متحتم دانند پس مدار این اصل بر آنست که حسن و قبح
افعال عقلی است نه شرعی پس محتاج شدیم بشرح این مسئله **مسلک دوم**
علمای امامیه که چراغ هدایت ایشان از مشعل امامت ائمه اهل البیت
علیهم السلام روشن است میگویند که حسن و قبح افعال خواه که از حق تعالی
صادر باشد و خواه از عباد عقلی است نه شرعی یعنی در نفس افعال امری
و جهی است که اقتضاء نیکو بودن آن فعل میکند و بدان جهت در شرع
مامور به گشته خواه که آن جهت نفس افعال باشد و یا صفات قائمه بافعال

وبا وجود

بعنوان آورده مگر بقهر و الجا و چون حق تعالی ایشان را بلطف قهر و الجاء راه
هدایت بنماورده از معنی بقهر فرموده اند یعنی مؤمن حق تعالی نور ائمه هدی را
از مکلف و یا گویم که چون بار داشتن نور ائمه هدی از مکلف فعل شیطان است
و حق تعالی تخلیه فرموده میان شیطان و مکلف و منع نکرده شیطان را از اغواء
او بسبب اصرار او در خلاف و عناد پس گوئیا تخلیه بار داشتن
نور امام را از مکلف نسبت بذات متعالی صفات خود نموده و اینکه
فرموده دوست ندارد ما را هیچ بنده تا زمانی که پاک گرداند حق تعالی
دل وی را و پاک گردانیدن دل عبارت از آنست که از جهالات و اعتقادات
فاسده که از راه شبهه و شکوک مخالفان معاندان در دل جای کرده باشد
پاک و مطهر گرداند و این تطهیر قلب که از باب لطف است گاهی
تواند بود که مکلف باختیار خود اصرار بر جهالات ننماید و با عراض
فاسده در مقام اعراض و جحود نباید و بر آن باشد که چون حق بر او ظاهر
گردد از آن تجاوز نکند و اشارت بهمین است آنچه فرموده پاک نمیگرداند
حق تعالی دل بنده مکلف را تا زمانی که با ما در مقام صلح نباید و بکرم فرموده
سالم گرداند او را حق تعالی از شدائد روز حساب و ایمن گرداند از فزع روز

قیامت دو نیست که کنایه از آن باشد که ائمه اهل البیت علیهم السلام
در مواقف حساب و میزان و صراط و اعراف و غیر آن حاضر شوند
و دوستان و یکجهتان خود را شفاعت میکنند و مدد و یاری میرسانند
چنانکه بعد ازین معلوم شود امامت بیستم شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام نور حق تعالی اند
از امام همام ابا عبدالله الصادق علیه السلام روایت میکنند که وی در معنی آیه
یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی نور مومنان روز قیامت میتابد
در پیش روی ایشان و بجانب راست ایشان امام ع فرمود آن نور ائمه
اهل البیت اند علیهم السلام که در ظلمات قیامت در پیش روی و در جانب
راست مومنان روند و ایشان را ارشاد نمایند حساب و میزان و صراط
گذرانند تا زمانی که ایشان را در منازل بهشت فرود آورند امامت چهارم
در شرح دیوان نوادر شأن امیر المومنین علیه السلام مذکور است که حارث
همدانی گفت یا امیر المومنین همواره از دو حال ترسانم و خایفم یکی از
حال نزع و جان دادن و یکی در آتش دوزخ در آوردن شاه روضه رضا
مسند نشین قل تعالوا ندا فرمود که مترس و غمگین مباش که در این دو حال حاضر

و دوم نیز باطل است زیرا که موجب نقض غرض و فایده امامت میشود
و این قبیح است و اما دلیل بر وجوب عصمت امام بخصوصیتی که پیشتر ذکر
یافت آنست که اگر معصیت از امام صادر شود واجب گردد انکار
وی و این موجب سقوط منزلت و انحطاط مرتبه او میشود در دلها
و موجب نفرت میگردد از وی و این قادح در طاعت اوامر
و نواهی امام علیه السلام میشود پس از اینجا معلوم شود که اصلا جایز نیست
که از امام علیه السلام گناه صغیره و کبیره نه از روی عمد و نه از روی
سهو و نه از روی خطا در تأویل از زمان ولادت تا آخر عمر صادر شود
و همچنین واجبست که منزه باشد از دنائت آبا و عهر امهات تا موجب
نفرت دلها از ایشان شود و با اجتناب از متابعت ایشان منتهی گردد و چون
سبب سهو از امام مطلقا جایز نداشته اند خواه در عادات باشد
و خواه در عبادات و بر ارباب الباب پوشیده نیست که اعتقاد
بعصمت انبیاء ع بر وجه مذکور متضمن اختیار احسن الوجهین و احوط الاحتمالین
و ارجح الاقوال است زیرا که برین اعتقاد برائت ذمه بیقین حاصل شود
پس این اعتقاد بر مکلف واجب عقلی و متحتم شرعی باشد چنانکه بعضی محقق

ذکر یافت شق دوم بعضی مخالفان میگویند که نزاعی نیست در آنکه واجبست
بر هر احدی از آحاد الناس آنکه متابعت کنند نواب امام را از قضاة و علما
و حکام و امنا و امثال آن با آنکه ایشان معصوم نیستند پس آنچه جواب
ایشان باشد در این ماده جواب ماست در ماده امام اعظم و جواب
علماء امامیه آنست که متابعت نواب مطلقا واجب نیست بلکه متابعت
ایشان در امری که دانند که طاعت امام است بر آحاد الناس واجبست
بخلاف امام ع که متابعت اقوال و افعال وی بر آحاد الناس واجبست
در اموری که دانند که طاعت پیغمبر است و پس زیرا که امام لطف است
در اداء واجبات عقلیه چنانکه مکرر معلوم شد و چون مدار طاعت
امام بر مجرد قول اوست مانند پیغمبر ص پس باید که معصوم باشد
همچو پیغمبر بخلاف نواب شق سیم دلیلی دیگر بر وجوب عصمت امام این آیت است
که حق تعالی در مقام امتنان با ابراهیم علیه السلم فرموده انی جاعلک
للناس اماما یعنی بتحقیق من که خداوندم گردانیده ام ترا از برای مردمان
امام و پیشوای ایشان قال و من ذریتی ابراهیم علیه السلم فرمود و بعضی از ذریت
مرا نیز امام و پیشوای خلایق گردان قال لا ینال عهدی الظالمین حق تعالی

فرمود

فرمود عهد من یعنی امامت از قبل من بظالمان نمیرسد این آیه صریح است در
آنکه عهد امامت بظالمان نمیرسد و هر آنکس که گناه از وی صادر شود ظالم است
قوله تعالی فمنهم ظالم لنفسه پس لازم آید که امام معصوم باشد از گناه
و این مطلوبست شق چهارم بعضی مخالفان میگویند که آیه کریمه دلالت دارد
بر آنکه امام واجبست که اشتغال بگناه ننماید و اما آنکه واجب العصمه باشد
از آیه بیرون نمی آید و جواب از قبل امامیه آنست که وجدان حاکم است
که دواعی بر اشتغال بگناه مقتضیات آرزو و شهوات در طبع انسان بسیار
و بیشمار است پس اگر امام در اوقات امامت بلکه در مدت عمر اشتغال
بگناه ننماید معلوم میشود که همواره بادی صارفی از گناه و مانعی از ارتکاب
معاصی موجود بوده و عدم اشتغال او بگناه امری اتفاقی نیست و مراد از عصمت
دوام وجود صوارف ذنوب و موانع معاصی است شق پنجم دلیلی
بر وجوب عصمت امام که بر خاطر فاتر خطور میکند آنست که سابقا در باب
لطف معلوم شد که هرگاه که لطف فعل حق تعالی و فعل مکلف نباشد ضرور است
که تحقق آن فعل معلوم مکلف باشد و چون تصرف امام از افعال اختیاریه امام است
نه فعل حق تعالی و نه فعل مکلف پس باید که مکلف داند که تصرفی که لطف است از

امام وجود خواهد یافت و این در صورتی است که مکلف داند که امام معصوم است

نقض ششم حق ثابت شد که امام واجبست که معصوم باشد از خطا [illegible]
که وی قیم شریعت و حافظ او باشد زیرا که همه امت متفق الکلمه اند در آنکه کتاب
و سنت وافی نیست بتفاصیل احکام قطعیه شرعیه و بعضی از احکام القطعیه
شرعیه از غیر کتاب و سنت مستفاد میشود پس باتفاق علماء امت
معصومی غیر از کتاب و سنت باید که همه احکام القطعیه از و مستفاد شود
درین مقام جماعتی از امت بر دو قول اتفاق نموده اند عامه مخالفان
گفته اند که آن معصوم اجماع علماء امت است که بحکم حدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة
معصوم از خطاست و حجت قاطع بر همه احکام قطعیه دینیه است
و متابعان ائمه معصومین علیهم السلام بر این رفته اند که آن معصوم امام است
نه اجماع زیرا که اجماع حجت ثابت نمیشود و بدلیل عقلی که معصوم از خطاست
چه نصاری با کثرت ایشان اتفاق بر اباطیل مینمایند و از دلایل نقلیه
نیز ثابت شده که امام واجبست که معصوم باشد متعین شد که قول امام
حجت شریعت است و حافظ آن از نقصان و اجماع از آن روی که مشتمل
بر قول معصوم است معصوم از خطاست نه از آنکه حجت و حافظ شریعت است

نقض هفتم مخالفان درین مقام اعتراض کرده اند که کاهی شریعت محفوظ
بقول امام معصوم تواند بود که امام ظاهر باشد و وصول باو مقدور و رجوع
بقول او میسر باشد اما هرگاه که امام غایب باشد و مکلف را از وی خبری
و اثری نباشد چگونه حافظ شریعت تواند بود و جواب امامیه آنست
که در زمان غیبت اطلاع بر قول امام غایب بوجوه مقدور است
شیخ شهید رحمه الله در کتاب ذکری آورده که در زمان غیبت امام ع
اگر فرقه ناجیه امامیه اجماع بر مسئله معینه نموده باشند آن اجماع کاشف
از قول امام معصوم است و مخالفت آن بهیچ وجه جایز نیست و اگر اختلاف
نموده باشند بر دو قول یا بر اقوال پس اگر قایل احد القولین جماعتی باشند
که بعضی از ایشان مجهول النسب باشد معلوم میشود که قول امام با ایشانست
نه با جماعتی که معلوم النسب اند و اگر در طرفین معلوم النسب باشند
دلیل است بر آنکه قولین نزد امام صحیح و معتبر است و مکلف مخیر است
بهر کدام که خواهد و بمثابه دو خبر است که متعارض شده باشند در آنکه
اگر احد القولین باطل بودی بر امامیه واجب بودی بر امام علیه السلام تصحیح
و تمیز آن نماید در اظهار قولین و اگر طرفین معلوم النسب باشند و انحصار در قولین

معلوم باشد درین هنگام احد القولین قول امام علیه السلام باشد و احداث
قول ثالث جایز نیست و اگر انحصار معلوم نباشد در صورت قول امام
معلوم نشود در آن محذوری نیست و اگر سایلی گوید که میان علما امت اگر
مجهول النسبی باشد میتواند بود که قول امام با ایشان باشد پس وجه تخصیص علما
امامیه چیست جواب آنست که چون براهین عقلیه و دلایل نقلیه قایم است
بر ضلالت و گمراهی مخالفان ایشان در اصول دین پس نتواند بود که قول
امام با ایشان باشد و اگر فرض کنیم که موافقت نموده باشد با ایشان بجهت
تقیه شک نیست که آن قول حجت نتواند بود و مدار تقیه ائمه ع است
در زمان ظهور ایشان مقصد هشتم علماء امامیه متفق الکلمه اند در آنکه
امام واجبست که افضل خلایق در کار خود باشد زیرا که تقدیم مفضول
بر فاضل قبیح است و تقدیم مساوی بر مساوی ترجیح بلا مرجح است و بدیهه
عقل بر صدق آن شاهد است مثلا اگر شخصی بنا کند مدرسه و شخصی از ادنی
علما را در آنجا مدرس کند و امر کند که افلاطون و ارسطو و امثال ایشان
در مجلس او حاضر شوند و پیش او درس خوانند و استفاده علم و کمال نمایند
و از جمله اتباع و اشیاع او باشند شک نیست که این صنع قبیح ناپسندیده است

وطباع

وطباع سلیمه او را درین کار ملامت میکنند و مضمون حقانی مشحون افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون شاهد صدق
بر حقیقت این دعوی است والله اعلم مقصد نهم از تتبع آیات قرآنی و توضیحات
فرقانی مستفاد میشود که در زمانی که امامت ابراهیم خلیل علیه السلام و بعضی
از ذریه او بحکم انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی نسبت با عالمیان
بظهور رسید در آن اثنا خطاب لا ینال عهدی الظالمین وجوب عصمت ائمه
دین مبین ثابت و محقق گشت و در زمانی که حق تعالی با ملایکه بخطاب
انی جاعل فی الارض خلیفه طرح خلافت آدم صفی می افکند چون ملایکه
را به بدیهه عقل معلوم بود که بنیان قواعد خلافت بر افضلیت خلیفه در رتبت
مضمون اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک
ونقدس لک بموقف عرض رسانیدند خلاصه کلام ایشان آنکه آدم بصفات
نقص موصوف و ایشان بوفور طاعات و عبادات موسوم اند
پس مزیت فضل و رجحان بر بنی نوع انسان ایشان را حاصل باشد و بدیهه
حاکم است با آنکه خلافت مفضول بر فاضل قبیح و مستنکر است
پس ایشان بمنصب خلافت احق و اولی و بمقام امامت انسب و احری باشند

و حق تعالی ملایکه را باظهار تفوق آدم صفی بر ایشان در مرتبه علم و احاطه
دانش الزام و افحام فرموده چنانکه از فحوای و علم آدم الاسماء مستفاد
میشود و اصلا در مقدمه که بوضوح حقیقت آن متمسک بوده باشند تا آن
مضایقه بر وقت نظام حال چنان معلوم میشود که درین بحث مجال مضایقه
نیست و بدیهه عقل بر صحت آن حاکم است **شبهه سیم** جمهور متابعان
ائمه اهل البیت علیهم السلام بر آن رفته اند که عصمتی که شرط امامت و نص است
از امور خفیه است که عبید از آن اگر عالم السر و الخفیات پس واجب
شود که امام منصوص از جانب حق تعالی و پیغمبر وی باشد و تا آنکه قایم مقام
به تفصیل ایشان باشد از اظهار خوارق عادت بر وفق دعوی امامت
وجهی دیگر آنست که امام نایب خدا و رسول اوست و شک نیست که
نایب کسی بودن بی اذن آن کس صحیح نیست پس امامت ثابت نشود مگر بتفویض
خدا و رسول و میگویند سیرت حضرت رسالت منقبت صلعم آن اقتضا دارد
که البته تصریح و تنصیص بامامت امام زمان فرموده باشد چه معلوم و محقق است
که آنحضرت را شفقت بر امت زیاده از شفقت پدران بر فرزندانست
و از غایت شفقت است که فروگذاشت ننموده در هدایت و ارشاد امت

در امور جزئیه مثل آنکه متعلق است بقضاء حاجت و کیفیت استنجا
و امثال آن پس هرگاه که اشفاق بر امت باین غایت بوده باشد
پس چگونه اهمال نموده باشد در امری که از اهم مهمات امت باشد
و مطلقا تصریح ننماید بر شخصی که امام و قایم مقام او باشد بعد از وفات
با آنکه آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ سفری از مدینه نفرموده هر چند
زمان غیبت آن اندک بوده باشد مگر که خلیفه از برای ایشان در جای خود
تعیین فرمود پس چگونه در سفر آخرت که هنگام غیبت بعید است اهمال
و تغافل جایز دارد و امام و قایم مقامی از برای ایشان تعیین نفرماید
و دلیلی دیگر بر صدق این مقال نزد امامیه آنست که پیغمبر صلعم از دنیا رحلت نفرمود
تا دین و ملت وی بمرتبه کمال نرسید چنانکه آیه وافی هدایت الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی از آن افصاح و انصاح مینماید و این معنی اقتضا آن
دارد که امر امامت که اعظم ارکان دین مبین است بصفت کمال و تمامیت اتمام
رسیده باشد پیش از وفات پیغمبر صلعم و این گاهیست که تصریح فرموده باشد
بامامت شخصی پس بملاحظه مجموع امور مذکوره معلوم و محقق شود که پیغمبر صلعم
تصریح فرموده بامامت شخصی که امام خواهد بود بعد از وفات پیغمبر صلعم

مقاله دوازدهم

محقق طوسی است انجا که فرموده والعصمة تقتضی النص وسیرته
در اثبات امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام وسایر ائمه معصومین ع که از
اصول دین است واگر مکلف را موفقت این دلیل حاصل نماید اعمال وطاعت
او در حق وی نافع ومقبول نباشد وموجب خلاصی او از عقوبت الهی نشود
ودر تحقیقات تحقیق اول شیخ کامل محقق محمد بن محمد بن نعمان المفید رحمه الله
در کتاب الارشاد فی اثبات الحجج للعباد میگوید که در روز وفات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم امت را اختلاف
واقع شد در امامت جماعت شیعه امیر المؤمنین علیه السلم وایشان در آن
زمان قبیله بنی هاشم وسلمان وعمار یاسر وابوذر غفاری ومقداد وحذیمه
بن الثابت ذو الشهادتین وابوایوب انصاری وجابر بن عبدالله انصاری
وابوسعید خدری وامثال ایشان از بزرگان مهاجر وانصار بودند اتفاق
بر کلمه حق نمودند خلیفه بحق وامام مطلق بعد از رسول صلعم امیر المؤمنین ع را
گفتند وبراهین عقلیه ودلایل نقلیه از کتاب وسنت بر آن اقامت مینمودند
اما دلایل عقلی که در آن زمان بآن متمسک بودند که در روز وفات سیدم صلعم
هیچ احدی از عالمیان بفضل وکمال امیر المؤمنین ع نبود وبسبب اجتماع خصایل

فضل وکمال

فضل وکمال در امیر المؤمنین علیه السلام ارجح وی بر جماعت در فضیلت
ایمان وتفوق واستعلای وی بر کافه انام در علم ومعرفت واحکام وتقدم
وی بر ایشان در جهاد کافران ومشرکان وامتیاز وی از ایشان در زهد وتقوی
وخبر واخبار واختصاص او بقرابت خیر الانام که مشارک او نبود احدی از
ذوی الارحام ودیگر موشحه خبر پوشیده نیست که مدار این استدلال
بر آنست که امام زمان واجبست که فضل عالمیان باشد بنابر آنکه تقدیم دیگری
از قبیح امانه مفضول بر فاضل تحقیق دویم شیخ مفید رحمه الله در کتاب الارشاد
میگوید دلیل دیگر که شیعه امیر المؤمنین علیه السلم در آن زمان بآن متمسک بودند
نص قرانی وصریح فرقانی است انجا که فرموده انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
یعنی نیست ولی ومتصرف در امور شما ای مؤمنان مگر حق تعالی ورسول
وی وانکسانی که ایمان آورده اند وانکسانی که بر پا میدارند نماز را
ومیدهند زکوة را وحال آنکه ایشان رکوع کنندگان اند میگویند
که باتفاق علمای تفسیر ما را معلوم است که زکوة داد وتصدق نمود
در حال رکوع مگر امیر المؤمنین علیه السلم انجا که خاتم سایل عطا فرمود

ولفظ ولی را هر چند بر معانی متعدده اطلاق کنند اما اطلاق
او بر دو معنی حقیقت است چنانکه علماء لغه بآن تصریح کرده اند یکی معنی
محب و ناصر مراد نیست زیرا که لفظ انما افاده اختصاص ولایه دارد
و ولایت بمعنی محبت و نصرت اختصاص ببعض مومنان دون بعضی ندارد
و همه را شامل و متناول است بدلیل والمومنون والمومنات بعضهم
اولیاء بعض و دیگر معانی مجازیه لفظ ولی چون خویش و همسایه و مانند
آن و بعضی مناسب نیست زیرا که اختصاص بعضی دون بعضی ندارد
پس معلوم شود که مراد در این مقام اولی بتصرف است در امور مومنان
و هرگاه که امیر المومنین علیه السلم بنص قرآن اولی بتصرف باشد در امور مردمان
از انفس ایشان واجب شود طاعت او بر عامه مومنان همچنانکه طاعت خداوند
تعالی جل جلاله و طاعت رسول وی واجب گشته بر ایشان در این بیان متنان
تحقیق سیم و هم شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد میگوید دلیل دیگر
که شیعه امیر المومنین علی علیه السلم در ان زمان بآن متمسک بوده قول حضرت
رسالت منقبت است صلعم در زمانی که فرزندان عبد المطلب را جمع آورد
و فرمود کیست که تقویت دهد و یاری کند مرا در امر نبوت من تا باشد

برادر

برادر من و وصی من و وزیر و وارث من و خلیفه من بعد از من پس امیر المومنین
علیه السلم از میان آن جماعت برخواست و حال آنکه امیر المومنین در آن
روز از همه خورد سالتر بود و گفت یا رسول الله من تقویت میکنم و یاری
میدهم با آنچه مقدور است در خدمت میکوشم حضرت رسالت پناه صلعم
با وی گفت پس بتحقیق که تو برادر من و وزیر من و وصی و وارث و خلیفه
بعد از من خواهی بود و این دلیلست صریح در خلیفه بودن امیر المومنین ع
و اقامت وی در مقام پیغمبر صلعم بعد از وفات وی تحقیق چهارم و هم شیخ
مفید رحمه الله در کتاب ارشاد فرموده دلیل دیگر که شیعه امیر المومنین ع
در ان زمان متمسک بوده‌اند قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم
در مجمعی که جماهیر امت حاضر بودند از برای استماع خطاب آن رسالت
مآب پس فرمود ایها الناس الست اولی بکم منکم بانفسکم ای مردمان
آیا من اولی نیستم از شما بنفس شما و در این محل اشارت بآیه النبی اولی بالمومنین
من انفسهم میفرمود پس مستمعان گفتند اللهم بلی پس چون از این اقرار فراغت
رسالت پناه صلعم بر همین سیاق که قبل از این قصه در میان آمد فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست پس واجب

گردانیده باشد پیغمبر صلی الله علیه وآله فرض طاعت و منقبت ولایت را
از برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن ولایت و فرض طاعت که پیغمبر را صلعم
بر امت حاصل بود بنص النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و حال آنکه اصحاب غدیر را
برین احوال معرفت تمام حاصل بود و دقیقه از دقایق امور بر ایشان
پوشیده نبود و این دلیل نص جلی بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

تحقیق پنجم

و هم شیخ رحمه الله در کتاب ارشاد میگوید دلیل دیگر که شیعه
امیرالمؤمنین ع در آن زمان بان مثبت بودند آنست که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم در وقت توجه بغزوه تبوک با امیرالمؤمنین ع
فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو ای علی
ولی نسبت با من بمنزله هرون نسبت با موسی مگر آنست که هیچ پیغمبر بعد از من
پس این دلیل واجب گردانید از برای امیرالمؤمنین علی ع وزارت و تخصیص
بمحبت و فضل بر کافه بریت و خلافت بر امت در حال حیات و
بعد از وفات آنحضرت زیرا که قرآن مجید شاهد بر ثبوت این احوال است
هرون را نسبت با موسی الا آنکه خبر میدهد از حال موسی که میگفت که
واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی

نسبحک

نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا قال قد اوتیت
سؤلک یا موسی یعنی و بگردان ای پروردگار من از برای من وزیری
از اهل من هرون برادرم را محکم و استوار گردان باو پشت مرا و شریک
گردان او را در امر نبوت من تا تسبیح کنیم ترا تسبیح کردن بسیار و یاد
کنیم ترا یاد کردن بسیار بتحقیق که بوده همیشه بر احوال ما بینا حق تعالی
در مقام اجابت دعا یا موسی گفت بتحقیق که داده شد آنچه سوال
کردی ای موسی پس بنص قرآنی ثابت شد از برای هرون شرکت با موسی
در امر نبوت و وزارت وی در تادیه رسالت و استوار گردانیدن
دین شریعت موسی بنبوت وی و خلافت موسی خلیفه گردانیدن هرون
از برای خود فرمود اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین موسی ع
در زمانی که بجهت میقات بطور میرفت مر هرون را گفت خلیفه من باش
در قوم من و اصلاح کن امور ایشان را و پیروی مکن راه مفسدان را پس از
این ثابت شد خلافت هرون از برای موسی ع و حضرت رسالت منقبت صلعم
تفویض فرمود با امیرالمؤمنین علیه السلام جمیع مراتب و مناصب که هرون را
بحکم صریح قرآنی نسبت با موسی ع حاصل بود مگر منصب نبوت و رسالت را

پس حاصل شود امیر المؤمنین را علیه السلام مقام وزارت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم ما دامت شود و برادر منتقب که پشت لشکر اسلام به یاری
و نصرت وی محکم و استوار است و از اینجا فضل و رجحان وی بر عالمیان
مفهوم و مستفاد گردد و شیخ مفید رحمه الله فرموده که از فقره انت منی بمنزلة
هرون من موسی خلافت امیر المؤمنین ع پیغمبر را در حال حیوة پیغمبر ص مفهوم
و مستفاد میشود و از فقره الا انه لا نبی بعدی خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
آنحضرت را بعد از وفات مستنبط میگردد زیرا که استثنا از مرتبت نبوت را
از سایر مرتبتهای هرون مخصص بلفظ بعدی کرده اند و این دلالت ظاهر دارد بر
آنکه جمیع منزلت و مرتبت هرونی که از الجمله خلافت اوست پیغمبر را علیه السلام
که از برای امیر المؤمنین ع حاصل است بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مگر منصب نبوت و بر ارباب الباب پوشیده نماند که دلایل عقلیه و نقلیه
بر این مطلب اعلی و مقصد اقصی بسیار و بیشمار است و محققان علمای امامیه
آنرا بالتفصیل در مطولات شرح تمام و بسط مالا کلام ایراد نموده اند
و تفصیل آن درین مختصر مجال متعذر است **تحقیق هشتم** اما دلیل بر امامت سایر
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اما مسالک بسیار است عمده آن آنست که

نص

نص امام سابق و وصیت اوست امامت را از برای امام لاحق و از
اعتبار ائمه هدی را اوصیا گویند چنانکه از نقل روات ثقات امامیه خلف
عن سلف و تواتر شیعه اهل البیت بثبوت رسیده که امیر المؤمنین علیه السلام
امامت را از برای امام حسن علیه السلام وصیت کرد و امام حسن علیه السلام از برای
امام حسین ع وصیت کرد و همچنین تا صاحب الامر صلوات الله علیهم اجمعین
و مسلک دیگر اثبات و فضیلت هر یک از ایشانست در زمان خلافت
خود بر عالمیان و مسلکی دیگر اثبات عصمت در ایشان و مسلکی دیگر آنست
که ایشان دعوی امامت کرده اند از برای نفس قدسی منزلت خود و اظهار
خوارق عادات نموده اند بر طبق این دعوی و اگر توفیق مساعد شود در عقب
معاودت بتفصیل این مسالک خواهد بود ان شاء الله تبارک و تعالی **مقاله سیوم**
در بیان آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام اینانند آن وارثان کتاب الله که در صریح
قرآن مدح ایشان مذکور است و در وی چند بیان است **بیان اول** شیخ کامل
محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه
امامان که برگزیده اند ایشان را حق تعالی از بندگان خود و میراث داد بایشان
کتاب الله را ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین روایت میکند از احمد بن عمر

که وی میگوید سوال کردم از امام همام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
از مضمون حقایق مشحون ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی بعد از که
وحی کردیم ما قرآن عظیم را بسوی محمد میراث بدادیم این کتاب را با آنان
که برگزیدیم ما ایشان را از بندگان خود فمنهم ظالم لنفسه پس بعضی از
ایشان ستمکاران اند مر نفس خود را ومنهم مقتصد و بعضی از ایشان میانه
حالی اند که گاهی نیکوکار و گاهی ستمکار باشند ومنهم سابق بالخیرات
باذن الله و بعضی از ایشان پیش گیرنده بکارهای نیکو اند بتوفیق حق تعالی
پس امام ع فرمود ای برگزیدگان فرزندان فاطمه صدیقه اند ع و دیگر کسان
بکارهای نیکو امامان معصومین ع اند و میانه حالان شناسا بامامان معصومین
علیهم السلم و ستمکاران بنفس خود آنکسی است از فرزندان فاطمه علیها السلم
که امام خود را نشناسند **بیان دوم** بر واقفان علم اصول پوشیده نیست
که آیه کریمه از محتملات قرآنی و محتملات ولایت و علماء عامه این را
بانواع متعدده تفسیر کرده اند خواص برگزیدگان که وارث کتاب الله
میتوانند بود که همه امت معصوم باشند و برگزیدگی ایشان از جهت اهل قبله باشند
و بعضی علماء عامه این تفسیر کرده اند و میتوانند بود که مراد علماء و عرفا و الفقها

و صلحاء

و صلحاء امت باشند و مانند آنها چون امام معصوم بیان معنی مراد
فرموده معلوم و محقق شد که مراد ازین برگزیدگان فرزندان فاطمه صدیقه اند
علیهم السلم و احتمال غیر این معنی از دست این آیه مذکوره در بیان مناقب و شرح
مفاخر اولاد فاطمه علیها السلام بوده باشد خصوصا ائمه معصومین و غیر ظاهر
بیان سیم شیخ محقق ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه رحمه الله در کتاب اخبار رضا ع
در باب ذکر مجلس رضا علیه السلم با مامون الرشید در بیان فرق میان عترة
و امت ریان بن الصلت روایت میکند که چون امام همام علی بن موسی ع
در شهر مرو نزول اجلال فرمود مامون الرشید علماء عراق و خراسان را
در مجلس خود حاضر گردانید و چون مجلس شرف حضور امام ع مزین گشت
مامون از علما تفسیر آیه ثم اورثنا الکتاب الذین پرسید چه معلوم داشت
که تابعان ائمه اظهار این آیه را ببیان مناقب و شرح فضایل اهل البیت ع میدانند
علما در جواب گفتند که مراد ازین برگزیدگان حق تعالی عتره طاهره است
مامون گفت آیا درین مقام هیچ قرینه هست که ناظر در رجحان این معنی باشد امام ع
فرمود که اگر مراد همه امت باشد باید که هیچ یک از امت بدوزخ نروند و جملگی
از اهل نجات باشند زیرا که بعد ازین فقره است میفرماید ذلک هو الفضل الکبیر

جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب و لفظ ذلک اشارتست
وان میراث وآن وبا اشارتست باصطفا وبرگزیدن چنانکه مقتضای
ظاهر است واین برگزیدن ومیراث دادن کتاب اسد چون سبب دخول
جنت وفوز بدرجات سعادت آورتست گویا سبب عمده مستتبع
جنات عدن وابدل از لفظ ذلک آورده از برای اشعار باینمعنی لازم
آید که بموجب اضافه ثلاثه در بهشت ونعیم اخروی باشند واستبعاد
باینمعنی برارباب هوش مخفی نیست پس ظاهر شد که مراد از برگزیدگان
عتره طاهره است واولاد فاطمه علیهم السلم داخل باشند که همه فایز بنعیم
اخروی خواهند بود وحال ایشانست که منتهی بحسن خاتمه خواهد بود و
هرچند محتمل است که لفظ ذلک اشارت بسبق خیرات باشد وبلا شبهه
تفصیل عباد با باشد نه تفصیل الذین اصطفینا ودرین صورت ادراک
این معنی مستبعد لازم نباشد اما چون امام معصوم ع بیان نوع دیگر که مقتضای
ظاهر است فرموده این احتمالات بنابر قواعد اصولی از درجه اعتبار
ساقط اند فایده چهارم برارباب الباب پوشیده نیست که این آیه بنابر تفسیر
وبیان امام معصوم ع دلالت بر بسیاری از فضایل ومفاخر عتره طاهره میکند

ازانجمله

ازانجمله آنست که در میراث دادن حق تعالی این کتاب را بعتره طاهره
استشعار است باینکه ایشان از راه کمال نسب بحکم آیه مواریث وارث پیغمبر صلعم
اند پس ایشان از این روی بکتاب اسد آنست واحری وبوراثت اولی احق و
اولی باشند ویا استشعار است باینکه علم ودانش ائمه اهل البیت علیهم السلام
که محیط بر جمیع حقایق ودقایق قرآنیست وسایر امت بان نمیرسند از
روی کتاب کریم میراث ایشان باشد وشاهد صدق این مقال آنست که
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب آنکه حق تعالی جمع نکرده
علم حقایق ظاهره ودقایق باطنه قرآن را در هیچ احدی مگر در ائمه معصومین علیهم الصلوه والسلم
واقف شدند که جمیع حقایق ودقایق قرآنی اطلاع دارند از جابر بن عبدالله
روایت میکند که وی گفت که شنیدم از امام همام ابوجعفر محمد بن باقر ع
که میفرمود استطاعت ندارد هیچ احدی که بگوید مرا علم بهمه حقایق ظاهره
ودقایق باطنه قرآن حاصل است مگر اوصیا حضرت پیغمبر صلعم که ائمه هدی اند علیهم السلم
ویا اشعار است باینکه بسیار از متشابهات قرآنی احتمال معانی متعدده
دارد ومعنی مقصود واضح نمیشود مگر بقول ائمه معصومین علیهم السلم زیرا که چون
عصمت ایشان بثبوت رسیده وقول ایشان حجت است پس آنچه ذکر و بیان این

معنی مراد ظاهر گردد و عام کتاب بقول ایشان تخصیص می پذیرد و مطلق مقید
میشود و سایر آیات باین مثابه میشد پس این روی بر اجع بودن ثابت
کتاب الله باشند **بیان پنجم** اصطفا و برگزیدگی حق تعالی اهل بیت را
در میان امت منحصر است نزد علماء امامیه بمنزله آن اصطفاست که حق تعالی
در حق آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علیهم السلم فرموده الحاکم فرموده
ان الله اصطفا آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین
وبا ملاحظه فمنهم سابق بالخیرات باذن الله از لطایف وانهم عندنا لمن المصطفین
الاخیار است و اصل در اصطفا است که حق تعالی اهل بیت را از طینت
و جبلت مصطفی آفریده و آنچنی اصل الاصول جمیع مناقب و معالی است
باتفاق جماهیر محمد بن علی حکیم ترمذی در نوادر الاصول در شرح حدیث
جابر بن عبدالله انصاری آورده که فرمود دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله
فی حجته یوم عرفه وهو علی ناقته القصوی یخطب فسمعته یقول ایها الناس
قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی میگوید
که اهل بیت جماعتی اند که حق تعالی ایشان را مشرف انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت

اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در میان امت برگزیده و بجهت اینکه عنصر
ایشان از طینت خیر الانام است ایشان را قرینه کتاب الله کرد ایشان را در وجوب
تعظیم و توقیر طبقات و اصناف ایشان مانند کتاب الله و از اینجاست
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که الصالحون
لله والطالحون لی یعنی بطور لطیف اعراق و طهارت عنصر ایشان
که موروث معنوی و مثمر اسباب مرحمت است مستحق تعظیم و تکریم شده
و بجهت شرف عنصر و صفای طینت ایشان است که هدایت با ایشان مخصوص شده
زیرا که پاکی طینت بمحاسن اخلاق میکشد و محاسن اخلاق مورث صفای
دل و نزاهت قلب است و هر چند صفای دل و نزاهت قلب زیاده تر
اشراق نوری که بر دل تابد عظیم تر و هر چند صفای دل زیاده
تابش نور عظیمتر داش بینش شریعت و طریقت و حقیقت تمامتر و در
برابر این عنصر ناکره است جبلتی که از طینت پاک و طهارت مولد
نباشد که چنین عنصری خسیس پلید موروث دنائت و رذالت اصلاف است
و دنائت اخلاق منجر بجهل و ضلال میشود و از جهت تضاد و تباین
این دو جبلت است بغض و عداوتی که ارباب ضلال را با ائمه دین و عترت طاهره است

و بما ما که اشارت باین سخن است آنچه صاحب درج الدرر آورده

نظم هر کرا هست با علی کینه ، در سخن حاجت درازی نیست ،

نیست در دوستش آستین پدر ، دامن مادرش بکاری نیست ،

بیان ششم از مضمون حقانی مشحون فمنهم سابق بالخیرات باذن الله عصمت

و طهارت از برای ائمه اهل البیت علیهم السلام مستفاد میشود چه لازم

الخیرات لازم است که از برای استغراق باشد تا مقابله آن

با مقصد تحقیق یابد زیرا که مقصد آن سبقت در بعضی خیرات مینماید

پس ضرورت باید که سابقان اتیان بجمیع خیرات نمایند تا فرق در میان

پدید آید و این مستلزم آنست که اصلا عصیان از ایشان صادر نشود

والا اتیان بهر خیر که ترک عصیان است ننموده باشد و این باطل است

پس ائمه اهل البیت علیهم السلام معصوم اند از جنس گناه و مطهر از لوث

عصیان باشند و این مطلوبست بیان هفتم شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه

قمی رحمة الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیهم السلام آورده که در حضور علما و

مجلس مامون که سبق ذکر یافت از امام همام علی ابن موسی علیه السلام

پرسیدند که امری که موجب اصطفا و برگزیدگی عتره طاهره ببیان آن هست

اما در محلی دیگر از کتاب الله بصحت ذکر یافته امام علیه السلام فرمود

که در دوازده محل از قرآن مجید تصریح باین که سبب اصطفای اهل البیت باشد

واقع است و آن دوازده محل را امام همام علیه السلام در مجلس بیان و افصاح

فرمود از الجمله آیت و آیه هدایت وانذر عشیرتک الاقربین است

یعنی انذار کن و بیم نمای ای محمد خویشان نزدیکتر خود را در این آیه اهتمام تمام

دارد حق تعالی درباره پاکی و طهارت عتره طاهره بظهور رسیده موکد

مضمون آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

و این مرتبتی عظیم و فضلی منیع است که حق تعالی عتره طاهره را بآن

در میان امت برگزیده و بآن سرافرازی امتیاز داده بیان دوم از جمله

اصطفا عتره طاهره که امام علیه السلام اظهار در مجلس مذکور فرمود که

از مصرحات قرآنی آیتست که حق تعالی امیر المومنین را علیه السلام

نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده و امام حسن و امام حسین را علیهم السلام

فرزندان پیغمبر گفت آنجا که گفت فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم

فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم

ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین علمای مجلس اتفاق نمودند که مراد از انفسنا

نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است امام علیه السلم فرمود که این سخن
غلط است وخلاف واقع است بلکه مراد امیرالمؤمنین علیه السلام است
ودلیل بر این سخن قول پیغمبر صلی الله علیه وآله است آنجا که فرمود لینتهین
او لابعثن الیهم رجلا کنفسی یعنی علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام
واین فضیلت که بر جمیع فضایل عالمیان فائق وسابق است ودر تقدیم ابنا
اشعار است باینکه هیچکس از مخلوقات نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله محبوبتر
وعزیزتر از امام حسن وامام حسین علیهم السلام نبوده زیرا که غرض از
در آوردن فرزندان در دعا ومباهله اظهار اعتماد است بر صدق
قول خود وکذب مخالفان تا بحدی که دوسترین خلایق وجگر گوشهای
خود را درین نفرین ودعای بد شریک میسازد واقتصار بر آوردن
نفس شریف خود درین دعای بد ننماید پس تقدیم ایشان در ذکر تنبیه باشد
بر آنکه ایشان الحال در رتبه اند که مقدم بر انفس اند وشان ایشان است
که شخص خود را برای ایشان خواهد ودر مکاره خود را فدای ایشان سازد
اینچنین فرزندان را درین مباهله تقدیم نموده واین دلیلی واضح بر عزت
وشرف اصحاب است وفائق بر فضایل عالمیان است اشان نهم صاحب

کشاف

کشاف آورده که چون آیه مباهله نازل گشت صباح اهل نجران
نزد حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه وآله آمدند بعد از آنکه امر
ایشان بمباهله قرار یافته بود آنحضرت را دیدند که امام حسین علیه السلام را
در کنار گرفته ودست امام حسن را علیه السلام بدست مبارک دارد
وفاطمه صدیقه در قفای آنحضرت وامیرالمؤمنین علیه السلام در قفای صدیقه
بترتیبی که در آیه کریمه مذکور است از حجره مبارکه بیرون آمدند ومتوجه شدند
که من دعا میکنم آمین بگوئید بزرگ اهل نجران که او را عاقب نام بود با قوم خود
گفت که ای گروه نصاری من روی چند عزیز شریف مشاهده میکنم
که اگر از خدای تعالی درخواه نمایند که کوه را از جای خود ببرد هر آینه
آنچنان خواهد کرد پس اگر مباهله خواهید کرد بدانید که هیچ نصرانی تا قیام قیامت
بر روی زمین نخواهد بود نفرت قبول جزیه کرده وبعجز معترف گشتند
آنگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بخدائی که جان محمد
در قبضه قدرت اوست که هلاک باهل نجران نزدیک شده بود واگر مباهله
میکردند حق تعالی ایشانرا بصورت قرده وخنازیر مسخ میکرد وبنوعی مستاصل
میشدند که مرغی که روزی بر درختی از درختهای نجران نشسته بود هلاک میشد

بیان دهم از جمله اصطفاء عترت طاهره که امام علیه السلم در این مجلس
بیان فرموده آن بود که حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله و سلم
اخراج کرد مردمان را که منزل ایشان در مسجد مدینه طیبه بود و امیر المومنین
و سایر عترة طاهره را در آن مسجد جای داد و از این حال شکایت
کردند تا حدی که عباس بن المطلب گفت یا رسول الله بیرون کردی ما را
ز مسجد و علی ابن ابی طالب و فرزندان او را جای دادی حضرت رسالت منقبت صلعم
فرمود نه من بیرون کردم شما را و جای دادم علی ابن ابی طالب را علیه السلام
با فرزندان او بلکه حق تعالی اخراج کرد شما را و جای داد علی ابن ابی طالب را
تا بر شما واضح و روشن گردد که منزلة علی ابن ابی طالب علیه السلام نسبت
با من چون منزلت هرون است نسبت با موسی ع علماء مجلس گفتند که جای
دادن علی ابن ابی طالب ع را در مسجد و بیرون کردن دیگران چه دلالت
دارد بر منزلت مذکوره امام علیه السلام این آیه را بر خواند قوله تعالی و اوحینا
الی موسی و اخیه ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة یعنی
وحی کردیم با موسی و برادرش هرون که جای دهید مر قوم خود را در مصر
در خانهای ایشان دیگر دانید خانهای خود را در مسجد الحال این آیه مستفاد میشود

که ایشان

که ایشان از جانب حق تعالی مامور بوده اند که قوم خود را در خانهای
مصریان جای دهند و بگردانند خانهای خود را در مسجد اینجا و چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از حق تعالی مامور است
که قوم خود را در خانهای اهل مدینه جای دهد و خود بنفس نفیس با امیر المومنین ع
در مسجد مدینه اقامت نمایند معلوم میشود که منزلت امیر المومنین ع
نسبت با آن حضرت همچو منزلت هرون است نسبت با موسی ع مگر در امر نبوت
که هرون را بحکم ظاهر و اوحینا الی موسی و اخیه حاصل بوده و امیر المومنین را
علیه السلام حاصل نیست و بر ارباب الباب پوشیده نیست که اگر کریمه
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا بتفسیر مخالفان شامل و متناول ائمه
معصومین است ع و بروایات ائمه اهل البیت ع مخصوص شرح
حال و بیان کمال بنی فاطمه است و غیر ایشان را شامل و متناول نیست
پس این آیه کریمه باتفاق اهل اسلام متضمن بیان حال شرح کمال ائمه معصومین
و عترة طاهرین است علیهم السلام مقاله چهاردهم در بیان اینکه ائمه معصومین
علیهم السلام ایشانند آن نور که چراغ هدایت اهل ایمانند و در ظلمات کتاب
حشر و مومنان خواهند بود انشاء الله تا موافق عصات گردانند و ...

و همچنانکه قوه باصره با وجود نور آیینه تا نور آفتاب با آن منضم نشود
مشاهده مبصرات نتواند کرد همچنین نور عقول ائمه هدی بمنزله نور
آفتابست از برای عقول بشری که تا پرتوی از نور عقول ائمه هدی علیهم السلام
که بان نور حقایق اشیا بایشان ظاهر و هویدا است بر عقول عموم بشر
نتابد حقایق اشیا کما هی بر ایشان ظاهر نگردد و اینجا که فرموده باز میدارد
حق تعالی نور ائمه هدی را از آنکس که میخواهد سوال کرده اند که باز داشتن
حق تعالی نور ائمه هدی را از مکلف گمراه گردانیدن مکلف است از
ایمان بامامت ائمه هدی و معرفت حقوق ایشان و صدور آن از حق تعالی
قبیح و ناپسندیده است و جواب آن بر اصول و قواعد امامیه
آنست که چون حق تعالی باز میدارد بعضی الطاف را که نسبت با بعضی
مومنان دارد از بعضی مکلف بواسطه اصرار او در جهل و ضلالت و ثبات
قدم در طریق عناد و مخالفت و این موجب ازدیاد ظلمت قلوب ایشانست
چنانکه الطاف موجب ازدیاد انوار قلوب مومنانست پس تعبیر از
بمنع نمودن حق تعالی نور ائمه هدی از مکلف فرموده و یا گوییم که بعضی مخالفان
در طریق مخالفت و عناد چنان ثابت و راسخ اند که ایشان را الطاف و مدد انست

